آیا درخواست دعا از مُرده شرک اکبر است؟

نویسنده:

أبو یحیی محمود أبو حسن

مترجم:

مجاهد دین

عنوان کتاب:	طلبُ الدّعاء من الميّت هل هو شرك أكبر؟
عنوان اصلی	آیا درخواست دعا از مُرده، شرک اکبر است؟
نویسنده:	أبو يحيى محمود أبو سن
مترجم:	مجاهد دین
نوبت انتشار:	دوم (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	٦ شهریور ١٣٩٨ ه. ش - ٢٦ ذو الحجه ١٤٤٠ ه. ق
منبع:	www.mojahed-din.blogspot.com

این کتاب از سایت مجاهد دین دانلود شده است

www.mojahed-din.blogspot.com

آیا درخواست دعا از مُرده، شرک اکبر است؟

نویسنده:

أبو یحیی محمود أبو سن

مترجم:

مجاهد دین

فهرست مطالب

مقدمۀ مترجم

بسم الله والحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله و على آله وصحبه ومن والاه، اللهم أرنا الحق حقا وأرزقنا اتباعه وأرنا الباطل باطلا وأرزقنا اجتنابه. اما بعد:

نزدیک دو سال است که برای اصلاح غلو و انحرافی که مجددان عقیدۀ خوارج، به نام توحید به خورد مردم می‌دهند، در حال تلاش و کوشش هستم، و این را بیان کرده‌ام که درخواست دعا از اهل قبور نزد قبورشان بطور مطلق شرک نیست، و در آن تفصیل وجود دارد. اما غالیانی که دنیای سیاه و سفیدی دارند و خود را از نعمت تعقل محروم کرده‌اند، این عمل را مطلقاً شرک اکبر و دقیقاً همان شرک مشرکان اولیه می‌دانند و بخاطرش این حقیر و امثال من از اهل سنت را بارها تکفیر کرده و مشرک خطاب کردند! در حالی که چیزی جز تفاصیل علمای اهل سنت و جماعت را بیان نکرده بودیم. و در حالی که اگر چنین عملی مطلقاً شرک باشد، پس لازم است که جمهور علمای اهل سنت را متهم به ارتکاب شرک نماییم!

برای اینکه محمد بن عبد الوهاب و قریب به اتفاق پیروانش، درخواست دعای خیر از پیامبر صلی الله علیه وسلم یا دیگر از صالحان بعد از وفاتشان را شرک اکبر می‌دانند، در حالی که علمای مذاهب اربعه اهل سنت این عمل را نه تنها شرک ندانسته‌اند بلکه مستحب و نیکو نیز دانسته‌اند، و در کتب فقهی‌شان در باب مناسک حج، هنگام صحبت دربارۀ زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان کرده‌اند که نیکو و مستحب است که زائر نزد قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم برود و از او درخواست و طلب دعا و شفاعت کند. اما علمای دعوت نجد چنین کاری را شرک اکبر می‌دانند. به راستی آیا علمای اهل سنت، شرک و توحید را نفهمیدند و دچار شرک شده بودند؟ و یا نه، علمای دعوت نجد دچار اشتباه و غلو و عدم شناختن توحید و شرک شده‌اند؟

برای مثال: محمد بن عبد الوهاب در کتاب کشف الشبهاتش می‌گوید: «إن أعداء الله لهم اعتراضات كثيرة على دين الرسل، يصدون بها الناس عنه، منها قولهم: نحن لا نشرك بالله، بل نشهد أنه لا يخلق ولا يرزق، ولا ينفع ولا يضر إلا الله وحده لا شريك له وأن محمدا صلى الله عليه وسلم لا يملك لنفسه نفعا، ولا ضرا، فضلا عن عبد القادر أو غيره، ولكن أنا مذنب والصالحون لهم جاه عند الله وأطلب من الله بهم.

فجوابه هو أن الذين قاتلهم رسول الله صلى الله عليه وسلم مقرون بما ذكرت، ومقرون أن أوثانهم لا تدبر شيئا، وإنما أرادوا الجاه، والشفاعة، كما في القرآن...

فإن قال: الكفار يريدون منهم وأنا أشهد أن الله هو النافع الضار المدبر، لا أريد إلا منه، والصالحون ليس لهم من الأمر شيء، ولكن أقصدهم أرجو من الله شفاعتهم. فالجواب أن هذا قول الكفار سواء بسواء».

ترجمه: «دشمنان خداوند اعتراضات زیادی بر دین پیامبران دارند و با آن اعتراضات مردم را از دین الله باز می‌دارند منجمله این سخنشان: ما برای خداوند شریک قرار نمی‌دهیم بلکه شهادت می‌دهیم که بغیر از الله یکتای بدون شریک، کسی نمی‌تواند خلق کند و رزق بدهد و نفع و ضرر برساند و اینکه محمد علیه السلام برای خودش هیچ نفع و ضرری نمی‌تواند برساند چه رسد به عبدالقادر یا غیر او، منتها من گناهکارم و صالحان نزد الله جاه دارند و من بوسیلهٔ آنان از الله طلب می‌کنم. پس جوابش آن است که گذشت اینکه: آن کسانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم با آنان قتال کرد هم، به آنچه ذکر کردی اقرار داشتند و اقرار می‌کردند به اینکه بت‌هایشان چیزی را تدبیر نمی‌کنند و بلکه تنها جاه و شفاعتشان را می‌خواستند!...

پس اگر گفت: کفار از آن‌ها می‌خواستند، امّا من گواهی می‌دهم که الله همان نافع و ضار و مدبر است و جز از او نمی‌خواهم، و صالحان چیزی از امور در دست آنان نیست، ولیکن قصد آنان می‌کنم و از الله شفاعت آنان را امید دارم. پس جواب این است که: این دقیقا همان سخن کفار است!».[1]

و عبد الرحمن بن محمد بن قاسم العاصمي (متوفی: ۱۳۹۲هـ) می‌گوید: «وفيه طلب الدعاء من الفاضل لكن في حياته، أما بعد وفاته فشرك أكبر».

ترجمه: «طلب دعا از انسان فاضل جایز است منتها در زمان حیاتش، اما بعد از وفاتش طلب دعا از او شرک اکبر است».[2]

۱- كشف الشبهات، صص ۱۷-۱۸ و ص ۲۰.

۲- حاشية كتاب التوحيد. ص ۴۷.

و ابن باز (متوفی ۱۴۲۰) می‌گوید: «طلب الشفاعة من النبي صلى الله عليه وسلم أو من غيره من الأموات لا يجوز، وهو شرك أكبر عند أهل العلم...الحاصل أن طلب الشفاعة من النبي صلى الله عليه وسلم أو من غيره من الأموات أمر لا يجوز، وهو على القاعدة الشرعية من الشرك الأكبر».

ترجمه: «طلب شفاعت از پیامبر صلی الله علیه وسلم یا از دیگر اموات جایز نیست و این کار نزد اهل علم شرک اکبر است... خلاصه اینکه درخواست شفاعت از پیامبر صلی الله علیه وسلم یا از دیگر اموات کاری ناجایز است و برطبق قاعده شرعی چنین کاری شرک اکبر است».[۱]

همچنین در شرح کشف الشبهات از ابن باز چنین آمده است: «السائل: أحسن الله عملكم يا شيخ، كثير من الطلبة يا شيخ يفهم من الشرك أنه طلب قضاء الحاجة من الأموات ، يقول إذا طلب منه الشفاعة أنه يطلب له الدعاء ، الميت يطلب له الدعاء يعني يدعو له يقول هذا ما هو من الشرك الأكبر لكن يكون بدعة. الشيخ رحمه الله : لا من الشرك الأكبر».

ترجمه: «سوال کننده: خداوند عمل شما را نیکو گرداند ای شیخ، بسیاری از طلبه از شرک چنین فهمیده‌اند که از اموات درخواست برآورده شدن نیازها و حاجات شود. می‌گویند: اگر از او درخواست شفاعت کند یعنی از میت درخواست دعا کرده است، یعنی برایش دعا کند. می‌گویند: این کار شرک اکبر نیست بلکه بدعت است. شیخ بن باز در جواب می‌گوید: نه، این کار شرک اکبر است».[۲]

و آلبانی (متوفي ۱۴۲۰) می‌گوید: «أن طلب الدعاء والشفاعة ونحو ذلك من الأنبياء والصالحين بعد موتهم لا يجوز؛ لأنَّه شِرك، أو ذريعةٌ إلى الشِّرك».

ترجمه: «درخواست دعا و شفاعت و نحو آن از پیامبران و صالحان بعد از مرگشان جایز نیست، برای اینکه چنین کاری شرک یا راهی به سوی شرک است».[۳]

و صالح بن عبد العزيز بن محمد بن إبراهيم آل الشيخ (معاصر) می‌گوید: «إذا أتى آت إلى قبر نبي، أو قبر ولي أو نحو ذلك، فقال: أستشفع بك، أو أسأل الشفاعة، فمعناه أنه طالب منه، ودعا أن يدعو له؛

۱- فتاوی نور علی الدرب، ج ۱ ص ۳۹۲.

۲- شرح کشف الشبهات للشیخ ابن باز، ص ۵۲.

۳- موسوعة الالبانی فی العقیدة : ج ۳ ص ۹۸۹.

فلهذا كان صرفها، أو التوجه بها إلى غير الله – جل وعلا – شركا أكبر؛ لأنها في الحقيقة دعوة لغير الله، وسؤال من هذا الميت، وتوجه بالطلب والدعاء منه. فإذا عرفت معنى الشفاعة، وحكم طلبها من الأموات، وأن ذلك شرك أكبر : فاعلم أن الأحياء الذين هم في دار التكليف يجوز طلب الشفاعة منهم؛ بمعنى: أن يطلب منهم الدعاء...».

ترجمه: «اگر کسی نزد قبر پیامبر یا قبر ولی یا نحو آن بیاید و بگوید: بوسیلۀ تو درخواست شفاعت می‌کنم، یا از تو درخواست شفاعت می‌کنم، پس معنایش این است که او از صاحب آن قبر طلب کرده است و او را خوانده تا برایش دعا بخواند. و برای همین انجام این کار برای او یا متوجه ساختن این دعا به سوی غیر الله جل و علا، شرک اکبر است، برای اینکه در حقیقت غیر الله را خوانده است و از این میت درخواست کرده است و با طلب و دعا از او به او رو کرده است. پس هرگاه معنای شفاعت را دانستی و حکم طلب آن از اموات را دانستی و اینکه این کار شرک اکبر است، پس بدان که زندگانی که در دار تکلیف هستند جایز است که از آنان درخواست شفاعت کنی به این معنا که از آنان درخواست دعا کنی».[1]

و أبو الأشبال حسن الزهيري (معاصر) می‌گوید: «أن طلب الدعاء والشفاعة ونحو ذلك من الأنبياء والصالحين بعد موتهم لا يجوز؛ لأنه شرك أو ذريعة إلى الشرك.

ترجمه: «طلب دعا و شفاعت و نحو آن از انبیا و صالحان در بعد از مرگشان، جایز نیست، برای اینکه چنین کاری شرک، یا راهی به سوی شرک است».[2]

و از صالح بن عبد العزیز آل شیخ (معاصر) سوال شد: س٥/ من سأل النبي صلى الله عليه وسلم أن يدعو له وأن يطلب له المغفرة من الله بعد موته، هل هذا شرك؟ ج/ الجواب نعم، هو شرك اكبر.

ترجمه: «سوال: کسی که از پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از مردنش، درخواست کند که برایش دعا کند یا طلب مغفرت از الله برایش کند، آیا این شرک است؟ جواب آری این شرک اکبر است».[3]

١- التمهيد لشرح كتاب التوحيد : ص ٢١٣.

٢- شرح أصول اعتقاد أهل السنة للالكائي، (١٠/٥٨).

٣- إتحاف السائل بما في الطحاوية من مسائل، صص ١١٥-١١٦.

و أبو محمد عبد الکریم بن صالح بن عبد الکریم الحمید (معاصر) می‌گوید: «إن من طلب الشفاعة من المیت أومن الصنم فهو مشرك کافر ولو لم یسجد ولا یصلي للقبر والصنم وهو مؤمن بالنبوات».

ترجمه: «بی‌گمان هرکس از میت یا از صنم درخواست شفاعت کند پس او مشرک کافر است اگرچه هم برای قبر یا صنم سجده نکند و نماز نخواند و به نبوات ایمان داشته باشد».[1]

و عبد الرءوف محمد عثمان (معاصر) می‌گوید: «طلب الدعاء من الرسول صلی الله علیه وسلم بعد موته... هذا من الشرك الذي حرمه الله ورسوله».

ترجمه: «درخواست دعا از پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از وفاتش، این عمل جزو شرکی است که الله و رسولش آن را حرام کرده است».[2]

اکنون اقوال علمای وهابیت که درخواست دعا از اهل قبور نزد قبرشان را شرک اکبر می‌دانند را با اقوال علمای اهل سنت مقایسه کنید که چنین کاری را نه تنها شرک نمی‌دانند بلکه مستحب نیز می‌دانند.

برای مثال ابن قدامه حنبلی رحمه الله (متوفی ۶۲۰ هجری) می‌گوید: «ثُمَّ تَأْتِي الْقَبْرَ فَتُوَلِّي ظَهْرَكَ الْقِبْلَةَ، وَتَسْتَقْبِلُ وَسَطَهُ، وَتَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْك أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ،... اللَّهُمَّ إنَّك قُلْت وَقَوْلُك الْحَقُّ: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ جَآءُوكَ فَٱسْتَغْفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا٦٤﴾ [النساء: ٦٤]

وقَدْ أَتَيْتُك مُسْتَغْفِرًا مِنْ ذُنُوبِي، مُسْتَشْفِعًا بِك إلَى رَبِّي، فَأَسْأَلُك يَا رَبِّ أَنْ تُوجِبَ لِي الْمَغْفِرَةَ، كَمَا أَوْجَبْتَهَا لِمَنْ أَتَاهُ فِي حَيَاتِهِ».

ترجمه: «سپس نزد قبر رفته و پشتت را به قبله می‌کنی و رو به وسط قبر می‌کنی و می‌گویی: سلام بر تو ای پیامبر و رحمت و برکات الله بر تو باد... بار الهی بی گمان که تو گفتی و سخن تو حق است که: {و اگر آن‌ها هنگامی‌که بر خویشتن ستم می‌کردند، نزد تو می‌آمدند، و از الله طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر برایشان طلب آمرزش می‌کرد، بی‌گمان الله را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند}.

۱- الإبطال والرفض لعدوان من تجرأ علی (کشف الشبهات) بالنقض، ویلیه / ملامح جهمیة. ص ۱۳۴.

۲- محبة الرسول بین الاتباع والابتداع. ص ۳۶۶.

و به درستی که [ای پیامبر] من نزد تو آمده ام و از گناهانم طلب بخشایش می‌کنم، تو را نزد پروردگارم شفیع قرار می‌دهم، پس ای پروردگار، از تو می‌خواهم که مغفرتت را برایم واجب گردانی همانطور که برای کسی که در حیاتش نزد ایشان می‌آمد واجب می‌گرداندی».[۱]

و محي الدين نووی شافعی رحمه الله (متوفی ۶۷۶ هجری) می‌گوید: «ثم يرجعُ إلى موقفه الأوّل قُبالة وجهِ رسول الله صلى الله عليه وسلم فيتوسلُ به في حقّ نفسه، ويتشفعُ به إلى ربه سبحانه وتعالى».

ترجمه: «سپس به جای اول خود، روبه‌روی صورتِ رسول خدا صلی الله علیه وسلم برگردد و برای خودش به او متوسل شود و او را نزد پروردگار پاک و والای خویش شفیع قرار دهد».[۲]

و ابن الهمام الحنفی رحمه الله (متوفي ۸۶۱ هـ) می‌گوید: «وَيَسْأَلُ اللهَ تَعَالَى حَاجَتَهُ مُتَوَسِّلًا إِلَى اللهِ بِحَضْرَةِ نَبِيِّهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ ...... ثُمَّ يَسْأَلُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الشَّفَاعَةَ فَيَقُولُ . يَا رَسُولَ اللهِ أَسْأَلُك الشَّفَاعَةَ ، يَا رَسُولَ اللهِ أَسْأَلُك الشَّفَاعَةَ وَأَتَوَسَّلُ بِك إلَى اللهِ فِي أَنْ أَمُوتَ مُسْلِمًا عَلَى مِلَّتِك وَسُنَّتِك».

ترجمه: «سپس زائر در حالی که متوسل به آن حضرت است حاجاتش را از خداوند می‌خواهد ...و از پیامبر صلی الله علیه وسلم شفاعتش را درخواست کرده و می‌گوید : ای رسول الله از شما شفاعت می‌خواهم ای رسول الله از شما شفاعت می‌خواهم و به تو متوسل می‌شوم به سوی خداوند که من مسلمان و بر ملت و سنت شما بمیرم».[۳]

علامة مُلا علي القاري الحنفي (متوفی ۱۰۱۴ هـ) در کتابش «زيارة القبر المكرم و المحل المعظّم»، که راجع به زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را نوشته می‌فرماید :

«قال أهل المناسك من جميع المذاهب: ومن أحسن ما يقول، ما جاء عن العتبي ... فينبغي أن يكثر من الاستغفار بعد قراءة هذه الآية ، ويستدعي منه صلى الله عليه وسلم أن يستغفر له، فيقول: نحن وفدك يا رسول الله وزوارك يا حبيب الله، جئنا لقضاء حقك والتبرك بزيارتك، والاستشفاع بك مما أثقل ظهورنا

۱- المغنی از ابن قدامه، ج ۵ صص ۴۶۶-۴۶۷.

۲- الأذکار، از النووی، ص ۲۰۵.

۳- شرح فتح القدیرجلد ۳ صفحه ۱۶۹.

وأظلم قلوبنا، فليس لنا شفيع غيرك نؤمّله، ولا رجاء إلا عبر بابك نصله، فاستغفر واشفع لنا إلى ربك يا شفيع المذنبين، واسأله أن يجعلنا من عباده الصالحين».

ترجمه: «علمائی که در باب مناسک حج کتاب نوشته‌اند، **از جمیع مذاهب** فرموده‌اند: از بهترین چیزی که زائر قبر شریف می‌تواند بگوید، همان سخنانی است که از عتبي روایت شده... پس باید زائر استغفار بسیار نموده و بعد از قرائت آیه ۶۴ نساء، از رسول الله صلی الله علیه وسلم طلب نماید که برای او دعای خیر و استغفار نماید، پس اینگونه بگوید: ما نمایندگان ملّت‌مان به نزد شما هستیم ای پیامبر خدا! و ملاقات کنندگان شما هستیم ای محبوب خدا! آمده‌ایم تا (بخشی از) حق شما بر خود را اداء نموده و از زیارت شما تبرک بگیریم و بخاطر گناهان و ظلم‌های بسیاری که مرتکب شده‌ایم، شما را شفیع خویش در نزد الله متعال قرار دهیم (تا او سبحانه با شفاعت شما ما را ببخشاید) چرا که غیر از شما شفیعی که به او امید داشته باشیم، نداریم، و رجاء و امیدی نداریم مگر اینکه معتقدیم از راه شما به آن می‌رسیم، پس برای ما طلب مغفرت نما و در نزد پروردگارت برای ما شفاعت بفرما ای شفاعت کنندهٔ گنهکاران! ، و (زائر) از پیامبر صلی الله علیه وسلم طلب نماید که از الله متعال بخواهد که او (= زائر) را از زمرهٔ بندگان صالحش قرار دهد».[1]

این عمل را علماء کبار مذاهب اربعهٔ أهل سنت و جماعت در کتاب‌هایشان آورده و نه تنها بر خلاف آراء نجدیین و پیروانشان آن را شرک و کفر و حرام ندانسته‌اند ، بلکه مردم را ارشاد و راهنمایی به انجام دادن آن نیز نموده‌اند. از جمله علماء کباری که از مذاهب اربعه (حنفی، مالکی، شافعي، حنبلي) این موضوع را در کتاب‌های خویش ذکر نموده‌اند می‌توان أسامی این ائمهٔ بزرگوار را ذکر نمود:

- از امامان و علماء بزرگوار حنفیه: (امام مجد الدین أبو الفضل الحنفي (المتوفی: ۶۸۳هـ)، علامة الطرابلسي، امام الکمال بن الهمام، علامة عبدالله الموصلي، امام ملا علي القاري، علامة رحمة الله السندي، علامة أبوالإخلاص الشرنبلالي، الفتاوی الهندیة، امام ابن عابدین، علامة الشیخ زاده الحنفي، علامة ابن الضیاء الحنفي، امام عبدالغني بن اسماعیل النابلسي الحنفي (خطب الشیخ النابلسي، ص ۲۰۲ - ۲۰۳)، الحاجة نجاح الحلبي، عبدالحمید محمود طهماز (الفقه الحنفي في ثوبه الجدید ۱ / ۵۲۲- ۵۲۳)، مولوي عمر سربازي و...).

۱- زیارة القبر المکرم والمحل المعظّم، مخطوط بجامعة الملک سعود، رقم : ۶۱۲۹ ، لوحة : ۴۲. (و نقل شده در کتاب: الرؤیة الوهابیة للتوحید، ص ۲۸۰).

- از امامان و علماء بزرگوار مالکیه: (امام شهاب الدين القرافي، امام شمس الدين القرطبي، امام القاضي عياض، امام تاج الدين الفاكهاني (متوفی: ۷۳۴ هـ) في (الفجر المنير فی الصلاة علی البشير النذير، ص ۳۷)، علامة عبدالرحمن الجزيري، علامة محمد علي بن حسين المكي، امام الزرقاني، امام ابن فرحون، امام ابي عبدالله محمد بن موسی بن النعمان المالكي، امام ابن جزي المالكي، امام عبدالواحد بن عاشر، امام خليل بن إسحاق، امام ابو طيب المكي الحسني الفاسي، علامة عبدالملک المرداسي، امام محمد بن الحاج، علامة محمد علوی المالكي، علامة محمود خطاب السُّبْكي المالكي، علامة ابوالفداء اسماعيل التميمیالمالكي، علامة عبدالله بن صديق الغماري، و ...).
- از امامان و علماء بزرگوار شافعیه: (امام محي الدين النووي، امام ابوالحسين عمراني، امام الروياني، امام ابن كثير، امام البيهقي، امام ابن حجر العسقلاني، و امام الذهبي، امام السبكي، امام ابن رفعة، امام ابن الملقن، امام ابن حجر هيتمي، امام زكريا الأنصاری، امام الخطيب الشربيني، امام الرملي، امام السمهودي، امام تقي الدين الحصني، امام السيوطي (معترک الأقران فی اعجاز القرآن ۳ / ۱۵۵)، امام القسطلاني، علامة الدمياطي، امام ابوالحسن الماوردي، امام قاضي ابوالطيب، امام أبوحامد محمد الغزّالي، علامة سليمان بن عمر الجمل، علامة سَعيد بن محمد بَاعَلي الحضرمي، علامة محمد بن عمر نووي الجاوي، علامة محمد بن محمد الخليلی الشافعي، علامة نجم الدين الغزي (متوفی ۱۰۶۱ هـ) في حسن التنبيه ۹ / ۲۸۲ ، و...).
- از امامان و علماء بزرگوار حنابله: (امام أبو الوفاء ابن عقيل، امام شمس الدين بن قدامة المقدسي، امام موفق الدين ابن قدامه، امام ابوالفرج ابن الجوزي، امام عبدالقادر گيلاني، امام ابراهيم بن مفلح، علامة منصور البهوتي، امام الفتوحی الحنبلی الشهير: بابن النجار، علامة مصطفی الرحيباني، علامة مجير الدين عبدالرحمن بن محمد العليمي الحنبلي، امام زين الدين التنوخي (۶۳۱ – ۶۹۵ هـ)، الشيخ حسن الشطي الحنبلي، الشيخ يحيی الصرصري الحنبلي، و...).

براستی آیا این همه عالم اهل سنت و جماعت، نفهمیدند توحید و شرک چیست؟ اما نجدی‌ها و پیروانشان فهمیدند؟

و چند روز پیش شیخ ابو محمد مقدسی در کانالش مقاله‌ای کوتاه از شیخ «أبو يحيى محمود أبو سن» منتشر کرد با نام: «طلبُ الدّعاء من الميّت هل هو شرك أكبر؟». و وقتی این مقاله را خواندم، دیدم همان تفاصیلی را گفته است که ما می‌گفتیم، و بخاطرش غالیان ما را تکفیر و مشرک خطاب

می‌کردند! و چون این مقاله مورد تایید عالم بزرگ سلفی جهادی (شیخ ابو محمد مقدسی) بوده است و این عالم در بین فارسی زبانان نیز پیروانی دارد، لذا ترجمه این مقالۀ کوتاه را بسیار مفید دانستم تا این را به خوانندگان نشان داده باشم که آنچه ما می‌گفتیم و بخاطرش به ناحق ما را تکفیر می‌کردند، اکنون شیوخ بزرگ خودشان نیز همان را گفته و تقریر و تایید می‌کنند! اکنون دو حال دارد، یا آنها نیز مشرک و صوفی و قبرپرست شده‌اند! یا اینکه تهمت‌های پیشینی که به ما می‌زدند به ناحق و باطل بوده است! که قطعا مورد دوم صحیح است.

اگرچه در بعضی از جزئیات بر مقالۀ مذکور ملاحظات کوچکی دارم، اما در کل صحیح بوده و آنچه را گفته که ما گفته‌ایم، اینکه درخواست دعا از اهل قبور نزد قبورشان بطور مطلق شرک اکبر نیست.

از الله متعال می‌خواهم که این ترجمه را مفید قرار داده و باعث هدایت کسانی که به دنبال حقیقت هستند قرار بدهد. آمین.

مجاهد دین

۵ شهریور ۱۳۹۸

متن کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی أشرف المرسلین سیدنا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین. وبعد.

مسئلۀ ما این است که: آیا درخواست دعا از مُرده، شرک اکبر است؟

نتایج این مسئله بر مقدماتی بنا شده است که دربارۀ بعضی از این مقدمات بین اهل علم اختلاف است و بعضی دیگر از آنها جزو مسلمات هستند و بعضی دیگر نیز مورد اجماع‌اند منتها در غیر محل سوال قرار داده شده‌اند و لذا نتایج ناصحیح و اشتباهیی ازش به دست آمده است، پس لازم است که در این باره تفریق و تبیین و تفصیل انجام شود.

پس در ابتدا می‌گوییم:

درخواست دعا در کل مراتبی دارد.

۱- درخواست دعا از زندۀ حاضر

که بدون اختلاف، جایز است. چنانکه محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم به عمر رضی الله عنه گفت: «أَشْرِكْنَا يَا أَخَيّ فِي دُعَائِكَ»؛ «برادرم ما را در دعایت شریک گردان (برای ما نیز دعا کن)» و همانند وصیت پیامبر صلی الله علیه وسلم به عمر که از اویس القرنی رضی الله عنه درخواست استغفار کند. و مانند درخواست دعای طلب باران از عباس رضی الله عنه؛ و نیز یزید بن الأسود. و درخواست پیامبر صلی الله علیه وسلم از عموم مسلمانان که برای او از خداوند عزوجل درخواست وسیله کنند. و دیگر موارد.

۲- درخواست دعا از زندۀ غایب

مثلاً شخصی دور و غایب را صدا بزند و از او بخواهد که خدا را برایش بخواند. و این شرک صریح است، بخاطر اینکه درخواست‌کنندۀ دعا نسبت به کسی که ازش درخواست دعا کرده، معتقد است که صفاتی دارد که جز برای خدا شایسته نیست. مانند اینکه او بطور مطلق و همانند شنیدن الله می‌شنود.

یا اینکه بر غیب آگاه است.[1] و طبیعتا چنین حالتی فرق دارد با آن حالت که عمر رضی الله عنه، ساریه را صدا زد و گفت: ای ساریه سمت کوه را بگیر. و یا فریاد کمک‌خواهی زن مسلمانی که گفت وا

۱- این، تکفیر با ظن و گمان و تکفیر با لازمۀ قول و با مآلات محسوب می‌شود و کسی که ایمانش به یقین ثابت شده است با شک و گمان زایل نمی‌شود.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می گوید: «لازم المذهب لا يجب أن يكون مذهبا، بل أكثر الناس يقولون أقوالا ولا يلتزمون لوازمها، فلا يلزم إذا قال القائل ما يستلزم التعطيل أن يكون معتقدا للتعطيل، بل يكون معتقدا للإثبات ولكن لا يعرف ذلك اللزوم».

ترجمه: «لازمۀ مذهب (و دیدگاه یک شخص) واجب نیست که خود مذهب (آن شخص) باشد، بلکه بیشتر مردم سخنانی می‌گویند و به لوازم آن ملتزم نمی‌شوند. پس اگر گوینده‌ای چیزی گفت که مستلزم تعطیل (شدن صفات خداوند) باشد، پس لازم نمی‌آید که اعتقاد به تعطیل (هم) داشته باشد، بلکه او اعتقاد به اثبات (صفات) دارد منتها لازمۀ آن سخنش را نمی‌داند». [مجموع الفتاوی ج ۱۶ ص ۴۶۱].

و می گوید: «ليس كل من تكلم بالكفر يكفر، حتى تقوم عليه الحجة المثبتة لكفره ... فلازم المذهب ليس بمذهب، إلا أن يستلزمه صاحب المذهب، فخلق كثير من الناس ينفون ألفاظا أو يثبتونها، بل ينفون معاني أو يثبتونها، ويكون ذلك مستلزما لأمور هي كفر، وهم لا يعلمون بالملازمة، بل يتناقضون، وما أكثر تناقض الناس لا سيما في هذا الباب، وليس التناقض كفراً».

ترجمه: «اینطور نیست که هرکس به کفر تکلّم کرد کافر شود، تا اینکه حجّت اثبات کنندۀ کفرش بر او اقامه شود... پس لازمۀ مذهب (و دیدگاه یک شخص) مذهب (آن شخص) نیست، مگر اینکه صاحب آن مذهب لازمۀ سخنش پذیرفته باشد، برای اینکه بسیاری از مردم الفاظی را نفی یا اثبات می‌کنند، یا معانیی را نفی یا اثبات می‌کنند و این کارشان مستلزم اموری می‌شود که کفر است اما آنان چنین لازمه‌ای را نمی‌دانند بلکه نقضش هم می‌کنند و بیشتر تناقض مردم مخصوصاً در این باب است و تناقض هم کفر نیست». [مجموع الفتاوی، ج ۵ ص ۳۰۶].

و می‌گوید: «الصواب: أن مذهب الإنسان ليس بمذهب له إذا لم يلتزمه، فإنه إذا كان قد أنكره ونفاه كانت إضافته إليه كذبا عليه، بل ذلك يدل على فساد قوله وتناقضه... ولو كان لازم المذهب مذهبا: للزم تكفير كل من قال عن الاستواء أو غيره من الصفات أنه مجاز ليس بحقيقة، فإن لازم هذا القول يقتضي أن لا يكون شيء من أسمائه أو صفاته حقيقة ... ولازم قول هؤلاء يستلزم قول غلاة الملاحدة المعطلين الذين هم أكفر من اليهود والنصارى، لكن نعلم أن كثيرا ممن ينفي ذلك لا يعلم لوازم قوله».

ترجمه: «صواب این است که اگر انسان لازمۀ مذهبش را نپذیرد پس آن لازمه، مذهب او محسوب نمی‌شود، برای اینکه اگر آن لازمه را انکار و نفی کرد، پس نسبت دادن آن به او دروغ بستن به اوست، بلکه این (نفی و انکار کردن توسط

او) فساد قول او و تناقض او را نشان می‌دهد... و اگر لازمۀ مذهب، مذهب می‌بود، در این صورت تکفیر کردن هرکس که دربارۀ استوا یا دیگر از صفات می‌گوید که مجازی است نه حقیقی، لازم می‌آمد، برای اینکه لازمۀ این قول چنین اقتضا می‌کند که هیچ چیزی از اسماء یا صفاتش حقیقی نباشند... و لازمۀ قول آنان مستلزم قول غلات ملاحدۀ تعطیل کنندگان صفات می‌شود که از یهود و نصاری کافر ترند؛ منتها می‌دانیم که بسیاری از کسانی که آن [استوای حقیقی] را نفی می‌کنند، لوازم سخنشان را نمی‌دانند». [مجموع الفتاوی، ج ۲۰ ص ۲۷۰].

و امام ذهبی رحمه الله می‌گوید: «نعوذ بالله من الهوى والمراء في الدين وأن نكفر مسلما موحدا بلازم قوله وهو يفر من ذلك اللازم وينزه ويعظم الرب».

ترجمه: «پناه می‌بریم به خداوند از هوا و جدال در دین و اینکه مسلمان موحدی را با لازمۀ سخنش تکفیر کنیم در حالی که او از آن لازمه فرار می‌کند و خداوند را منزّه می‌دارد و تعظیمش می دارد». [رد الوافر، ص ۲۰].

و امام شاطبی رحمه الله (۷۹۰ هـ) می‌گوید: «الذي كنا نسمعه من الشيوخ أن مذهب المحققين من أهل الأصول: أن الكفر بالمآل ليس بكفر في الحال، كيف والكافر ينكر ذلك المآل أشد الإنكار ويرمي مخالفه به، فلو تبين له وجه لزوم الكفر من مقالته لم يقل بها على حال».

ترجمه: «آنچه که از شیوخ شنیده‌ایم این است که مذهب محققین از اهل اصول این است که کفر بالمآل، کفر فی الحال نیست، چگونه چنین باشد در حالی که کسی که تکفیر شده است آن مآل را به شدّت انکار می‌کند و مخالفش را به آن متهم می‌کند؛ پس اگر وجه کفر بودن لازمۀ سخنش برایش روشن می‌گردید هرگز آن سخنش را نمی‌گفت». [الاعتصام از شاطبی، ج ۳ ص ۱۳۵].

و امام ابن حزم رحمه الله (۴۵۶ هـ) می‌گوید: «أما من كفر الناس بما تؤول إليه أقوالهم فخطأ؛ لأنه كذب على الخصم وتقويل له ما لم يقل به، وإن لزمه فلم يحصل على غير التناقض، فقط والتناقض ليس كفرا، بل قد أحسن إذ فر من الكفر.

وأيضا: فإنه ليس للناس قول إلا ومخالف ذلك القول يلزم خصمه الكفر في فساد قوله... وكل فرقة فهي تنتفي بما تسميها به الأخرى وتكفر من قال شيئا من ذلك، فصح أنه لا يكفر أحد إلا بنفس قوله ونص معتقده، ولا ينتفع أحد بأن يعبر عن معتقده بلفظ يحسن به قبحه لكن المحكوم به هو مقتضى قوله فقط».

ترجمه: «اما کسی که مردم را با آنچه که سخنانشان به آن مآل (باز) می‌گردد تکفیر می‌کند، پس خطا کرده است، برای اینکه بر خصم و مخالفش دروغ بسته و سخنی از زبان او گفته که او آن را نگفته است. و اگر به آن ملزم شود پس چیزی جز تناقض حاصل نشده است و تناقض کفر نیست، بلکه کار خوبی کرده است چون از کفر فرار کرده است.

و همچنین هیچ کس قولی ندارد مگر اینکه مخالفِ آن قول، خصمش را بخاطر فساد قولش ملزم به کفر می‌کند... و هر فرقه‌ای خودش را از آن نامی که دیگری او را به آن نام می‌گذارد، پاک می‌نماید و کسی که چیزی از آن را بگوید تکفیر می‌کند. پس صحیح این است که کسی جز با نفس سخنش و نص اعتقادش کافر نمی‌شود، و اگر هم از اعتقادش با لفظی یاد کند تا با آن لفظ، زشتی عقیده‌اش را نیکو نشان بدهد باز برایش نفعی ندارد؛ لیکن آنچه به آن حکم می‌شود فقط مقتضای سخنش است». [الفصل في الملل والأهواء والنحل ج: ۳ صص ۳۹-۴۰].

و امام ابن حجر عسقلانی رحمه الله می‌گوید: «الذي يظهر أن الذي يحكم عليه بالكفر من كان الكفر صريح قوله، وكذا من كان لازم قوله، وعرض عليه فالتزمه، أما من لم يلتزمه وناضل عنه ; فإنه لا يكون كافرا، ولو كان اللازم كفرا».

ترجمه: «آنچه واضح است این است که آن کسی که حکم به کفر او می‌شود کسی است که آن کفر صراحتاً سخن او باشد، و همچنین کسی است که لازمه‌ی قولش باشد و آن لازم بر او عرضه شود و به آن ملتزم گردد. اما کسی که به لازمۀ قولش ملتزم نگردد و آن را قبول ننماید؛ پس چنین کسی کافر نمی‌شود اگرچه هم آن لازم، کفر باشد». [فتح المغيث بشرح ألفية الحديث، ج ۲ صص ۷۲-۷۳].

و امام صنعانی رحمه الله (۱۱۸۲ هـ) می‌گوید: «التحقيق أن لازم المذهب ليس بمذهب واعلم أنه قد تساهل الناس في هذه المسألة تساهلا كبيرا، وهو أمر خطير على أنّا وجماعة المحققين لا نثبت كفر التأويل، وقد أوضحناه في غير هذا الموضع في رسالة مستقلة».

ترجمه: «تحقیق این است که لازم مذهب، مذهب نیست، و بدان که بسیاری از مردم در این مسأله سهل‌انگاری بزرگی کرده‌اند و این امرِ خطرناکی است و ما و جماعتی از محققین کفر تأویل را ثابت نمی‌نماییم، و آن را در جایی دیگر در رسالۀ مستقلی توضیح داده‌ایم». [إجابة السائل شرح بغية الآمل، ص ۱۲۸].

پس اینکه ما جزم داشته باشیم بر اینکه اگر کسی از راه دور، غایبی یا میتی را صدا بزند، پس حتما حتما جز این نیست که او معتقد شده که آن غایب یا میت همانند الله صفات سمیع و بصیر بودن را دارد، پس این تکفیر کردنش با لازمۀ سخنش است، چراکه ممکن است او این لازم را نپذیرد و بلکه از آن فرار کند، و می‌تواند حالت‌های مختلفی وجود داشته باشد که تنها یکی از این حالت‌ها، این باشد که او نسبت به آن غایب یا میت به چنین چیزی معتقد باشد. و حالت دیگر می‌تواند این باشد که او معتقد باشد آن غایب یا میت، به اذن الله و همانند کرامتی، متوجه ندای او می‌شود، یا معتقد باشد که به همان شکل که ملائکه‌ای وجود دارند و در زمین گردش می‌کنند و سلام سلام کنندگان به پیامبر صلی الله علیه وسلم را به او ابلاغ می‌کنند، به همان شکل آن ملائکه به اذن الله درخواست دعایش از پیامبر صلی الله

معتصماه. پس این جزو کارهای مباحی است که مردم از یکدیگر درخواستش می‌کنند؛ کارهایی که بوسیلۀ اسبابی که خداوند برایشان مقدر ساخته است بر انجام آن قادر هستند.

۳- درخواست دعا از مُردۀ غایب:

و این نیز مانند مورد قبل شرک صریح است چراکه دربرگیرندۀ همان معتقد پیشین است.

٤- درخواست دعا از مُردۀ حاضر (نزد قبرش)

و این نیز دو حالت دارد و فرق گذاشتن بین این دو حالت بسیار مهم است و باعث حل شدن بسیاری از اشکالاتی می‌شود که در هنگام خواندن سخنان علما و محققان به آن برمی‌خوری، و اگر فرق بین این دو حالت را ندانی، باعث می‌شود که گمان کنی در سخنانشان ظاهراً تناقض وجود دارد؛ مخصوصاً سخنان شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله.

حالت اول:

با رَغبت و رَهبتی (= میل و اراده، و بیم و ترسی) که از مُرده دارد از او می‌خواهد که الله را برایش به دعا بخواند، با این اعتقاد که مُرده، الله متعال را (برای مطلع شدن از خواسته‌اش) راهنمایی می‌کند، یا (الله متعال را برای پذیرفتن خواسته‌اش) ملزم می‌کند، یا معتقد است که درخواستش از واسطه، بیشتر برایش نفع می‌رساند تا اینکه خودش از الله درخواست کند، یا گمان می‌کند که مُرده در نزد الله از چنان قدر و منزلتی برخوردار است که می‌تواند در نزد او بدون اجازه‌اش شفاعت کند، یا معتقد است که این مُرده بر خداوند حق واجبی دارد که خداوند باید شفاعتش را قبول کند.

پس بدون شک این حالت شرک اکبر است، چراکه از صاحب قبر شفاعت و واسطۀ شرکی را خواسته است.

حالت دوم:

بدون داشتن اعتقاداتی که در حالت اول ذکر شد، از مُرده می‌خواهد که الله را برایش به دعا بخواند. و مسلمانان[1] متفق هستند که این حالت بدعتی منکر و زشت، و جزو وسایل و راه‌های منتهی به شرک

علیه وسلم (که میت و غایب است) را نیز به ایشان صلی الله علیه وسلم ابلاغ کنند و برسانند. و یا حالت‌های دیگری که می‌تواند وجود داشته باشد. [اضافه مترجم]

۱- چگونه مسلمانان متفق هستند، در حالی که در مقدمه، اسامی جمهور علمای مذاهب اربعه را ذکر کردیم که معتقد به مستحق بودن چنین کاری هستند؟ پس ادعای چنین اتفاق نظری، اساسی ندارد و صحیح نیست. [مترجم]

است و ترس این می‌رود که صاحبش را به سمت حقیقت شرکی که از ملت خارج می‌گرداند بکشاند. و الله تعالی داناتر است.

اگر تفاوت این دو حالت را متوجه شدی، پس حقیقت این مساله نیز برایت روشن شده و اشکالاتی که در کلام اهل علم می‌دیدی حل می‌شوند، و همچنین غلو و سخت‌گیری بعضی‌ها که برای این مسئله فقط یک حالت –که دومی ندارد– قرار می‌دهند؛ اینکه این کار دقیقاً همان شرک مشرکان اولیه است، به وضوح برایت آشکار می‌شود! و اینکه همۀ انواع درخواست‌ها: درخواست دعا، و درخواست مغفرت، و درخواست یاری و کمک و نحو اینها، همه‌اش در نزد آنها باب واحدی است که در زیر دعاء غیر الله که همان شرک است، قرار می‌گیرد!

سپس در مرحلۀ بعد شیطان آمده و با این حیله که: {هرکس مشرکان را کافر نداند خودش مشرک می‌شود} آتش فتنه بین موحدان بپا کرده و روابط بین آنان را خراب می‌کند!

و عجیب اینکه اکثر کسانی که لوای این فتنه را بلند کرده‌اند کسانی‌اند که نسبت به شرک لعین عصر حاضر «شرک قصرها» چشمانشان را بسته و آن را ساده گرفته‌اند، مانند بن باز و آل شیخ و حازمی، و اگر بگوییم که بیشترین سهم از این فتنه‌گری را در این وقت حازمی و پیروانش برعهده داشته‌اند، گمان نکنم حرف اشتباهی دربارۀ او گفته باشیم، و این سخن ما، به این معنا نیست که از علم زیاد و دانش گستردۀ او که بسیاری از طلبۀ علم از آن نفع برده‌اند، چیزی کم کرده باشیم.

و عجیب‌تر از آن سخن بعضی از آنان (= یعنی پیروان بن باز و آل شیخ و حازمی) است که همین اعتقاد را دارند (= اینکه معتقد اند درخواست دعا از میت حاضر فقط یک حالت دارد و دقیقا همان شرک مشرکان اولیه است) منتها مانع تکفیر شخص معینی که بخاطر جهلش چنین کاری می‌کند می‌شوند! و دیگری می‌گوید: این کار، بنابر قول صحیح همان شرک اکبر، و همانند شرک مشرکان اولیه است! یعنی این مسئله در نزد او اختلافی است و قول راجح نزد او این است که این کار شرک اکبر است!!

و چنین شده که شرک اکبر نزد اینها جزو مسائلی است که اختلاف در آن وارد است و شخص بخاطر جهلش در آن معذور می‌شود و فاعلش علی التعیین تکفیر نمی‌شود!!

عجیب‌تر از همه سخن بعضی از بزرگان اهل علم و فقهای قدیم و متاخر، مانند امام ابن قدامه حنبلی و امام نووی و غیره، است که این کار را مباح می‌دانند، بلکه حتی در حق مصطفی صلی الله علیه وسلم و در نزد قبرش مستحب نیز می‌دانند و استنادشان در این باره به این فرمودۀ خداوند

عزوجل است که می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا٦٤﴾ [النساء: ٦٤]

«و اگر آن‌ها هنگامی‌که بر خویشتن ستم می‌کردند، نزد تو می‌آمدند، و از الله طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر نیز برای آنها طلب آمرزش می‌کرد، بی‌گمان الله را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند».

و ماجرای عتبی تابعی با آن اعرابی نیز همینگونه است. [رجوع کن به المغنی ج ۱ ص ۷۹۵ چاپ: الأفکار]

و کسی که قائل به شرک بودن این کار است را نمی‌توانیم ملزم به تکفیر علی التعیین آن امامان؛ و بلکه ملزم به تکفیر کسی که آنان را تکفیر نکند بکنیم!!

مذهب شیخ الاسلام ابن تیمیه در این مسئله

می‌ماند مذهب شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در این مسئله که آن را روشن می‌سازیم، چراکه بسیاری از مردم درباره‌اش اختلاف کرده‌اند، و بعضی‌ها به او چنین نسبت می‌دهند که او این کار را شرک اکبر صریح می‌داند و بعضی‌ها جزم دارند بر اینکه او این کار را بدعت و ذریعه‌ای به سوی شرک می‌داند که به حد شرک اکبر نرسیده است. و بعضی از افراطیان از فهمیدن کلامش که در آن این فعل را حقیقت شرک اکبر ندانسته است ناتوان مانده‌اند و بر این رفته‌اند که این کلامش دستکاری شده و از او ثابت نیست و نسبت آن کلام به او - به زعمشان- ثابت و معلوم نیست! و با این کارشان دروازه‌ای باز کرده اند که جز خدا کسی نمی‌داند که چقدر شر و گمراهی در آن وجود دارد.[1]

۱- اینکه یک شخص را معین کنیم و هنگام بروز اختلاف قول او را فصل الخطاب و حل‌کنندۀ نزاع قرار بدهیم، پس چنین کسی جز محمد صلی الله علیه وسلم نیست، و اینکه در این باره مردم را ملزم به قبول سخن شخص معینی غیر از رسول خدا صلی الله علیه وسلم کنیم، اشتباه است، و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله، در برابر آن همه علم و دانش و حسنات و خدمتی که برای اسلام کرده‌اند بدون شک خطاها و اجتهادات اشتباهی نیز داشته‌اند که در دریای حسناتش گم خواهد شد و ما ملزم به پیروی از حق هستیم و حق درو گروه اشخاص نیست. چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «وَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُنَصِّبَ لِلْأُمَّةِ شَخْصًا يَدْعُو إلَى طَرِيقَتِهِ وَيُوَالِي وَيُعَادِي عَلَيْهَا غَيْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَا يُنَصِّبَ لَهُمْ كَلَامًا يُوَالِي عَلَيْهِ وَيُعَادِي غَيْرَ كَلَامِ اللهِ وَرَسُولِهِ وَمَا اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ بَلْ هَذَا مِنْ فِعْلِ أَهْلِ الْبِدَعِ الَّذِينَ يُنَصِّبُونَ لَهُمْ شَخْصًا أَوْ كَلَامًا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْأُمَّةِ يُوَالُونَ بِهِ عَلَى ذَلِكَ الْكَلَامِ أَوْ تِلْكَ النِّسْبَةِ وَيُعَادُونَ. وَالْخَوَارِجُ إنَّمَا تَأَوَّلُوا

و آنچه که بصورت آشکار برای ما واضح گشته است این است که اصل در این فعل نزد شیخ الاسلام ابن تیمیه این است که این کار بدعتی منکر و ذریعه‌ای به سوی شرک است، مادامی که اعتقادهایی که قبلاً بیان کردیم به آن اضافه نشده باشد.

از جمله آن اقوالش که از آن چنین توهم می‌رود که این کار شرک اکبر است:

۱- «ومن رحمة الله تعالى، أن الدعاء المتضمن شركًا، كدعاء غيره أن يفعل، **أو دعائه أن يدعو**، ونحو ذلك – لا يحصل غرض صاحبه، ولا يورث حصول الغرض شبهة إلا في الأمور الحقيرة، فأما الأمور العظيمة، كإنزال الغيث عند القحوط، أو كشف العذاب النازل، فلا ينفع فيه هذا الشرك. كما قال تعالى: ﴿قُلۡ أَرَءَيۡتَكُمۡ إِنۡ أَتَىٰكُمۡ عَذَابُ ٱللَّهِ أَوۡ أَتَتۡكُمُ ٱلسَّاعَةُ أَغَيۡرَ ٱللَّهِ تَدۡعُونَ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٤٠ بَلۡ إِيَّاهُ تَدۡعُونَ فَيَكۡشِفُ مَا تَدۡعُونَ إِلَيۡهِ إِن شَآءَ وَتَنسَوۡنَ مَا تُشۡرِكُونَ ٤١﴾ [الأنعام: ٤٠-٤١]».

ترجمه: «و از رحمت خداوند متعال این است که آن دعا (و به فریاد خواندنی) که دربرگیرندۀ شرک است، –مثلا غیر خدا را می‌خواند تا کاری انجام دهد ، یا غیر خدا را می‌خواند تا او خدا را بخواند، و امثال اینها، جز در اموری حقیر و بی‌ارزش، خواستۀ صاحبش را حاصل نمی‌گرداند، اما در امور بزرگ مانند باراندن باران در خشک سالی یا برداشتن عذابی که نازل شده است، پس در چنین اموری این شرک نفعی نمی‌رساند. چنانکه الله تعالی می‌فرماید: {بگو: اگر راست می‌گویید، به من خبر دهید اگر عذاب الله به سراغ شما آید، یا قیامت بر پا شود، آیا غیر از الله را می‌خوانید؟!(۴۰) (نه) بلکه تنها او را می‌خوانید، و

آيَاتٍ مِنْ الْقُرْآنِ عَلَى مَا اعْتَقَدُوهُ وَجَعَلُوا مَنْ خَالَفَ ذَلِكَ كَافِرًا؛ لِاعْتِقَادِهِمْ أَنَّهُ خَالَفَ الْقُرْآنَ فَمَنْ ابْتَدَعَ أَقْوَالًا لَيْسَ لَهَا أَصْلٌ فِي الْقُرْآنِ وَجَعَلَ مَنْ خَالَفَهَا كَافِرًا كَانَ قَوْلُهُ شَرًّا مِنْ قَوْلِ الْخَوَارِجِ».

ترجمه: «کسی حق ندارد که شخصی جز پیامبر صلی الله علیه وسلم را برای امت قرار دهد و به سوی طریقۀ او دعوت کند و بر سر آن دوستی و دشمنی کند، و کسی حق ندارد که برای امت کلامی غیر از کلام الله و رسولش و آنچه که امت بر آن اجماع دارد را قرار دهد و بر سر آن دوستی و دشمنی نماید. زیرا چنین کاری از کارهای اهل بدعت است که شخصی یا کلامی را برای امت قرار می‌دهند و به وسیلۀ آن امت را از هم جدا می‌نمایند و بر سر آن کلام یا آن نسبت، دوستی یا دشمنی می‌کنند. و خوارج آیاتی از قرآن را در جهت اعتقاداتشان تأویل می‌کردند و سپس هرکس با عقیدۀشان مخالفت می‌کرد را تکفیر می‌کردند به این اعتقاد که او با قرآن مخالفت کرده است! پس اگر کسی سخنانی را ایجاد کند که اصلی در قرآن ندارد و کسی که با آن سخنان مخالفت کند را کافر قرار دهد، پس سخن او از سخن خوارج بد تر است». [مجموع الفتاوی، ج ۲۰ ص ۱۶۴].

اگر او بخواهد مشکلی را که برای آن؛ او را خوانده‌اید، بر طرف می‌سازد، و آنچه را شریک او قرار می‌دهید؛ فراموش خواهید کرد(۴۱)}».[1]

۲- «وقد يخاطبون الميت عند قبره أو يخاطبون الحي وهو غائب، كما يخاطبونه لو كان حاضراً حياً وينشدون قصائد يقول أحدهم فيها: يا سيدي فلانا! أنا في حسبك، أنا في جوارك، اشفع لي إلى الله، سل الله لنا أن ينصرنا على عدونا، سل الله أن يكشف عنا هذه الشدة، أشكو إليك كذا وكذا فسل الله أن يكشف هذه الكربة. أو يقول أحدهم: سل الله أن يغفر لي. ومنهم من يتأول قوله تعالى: (٤: ٦٤) : {وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا} .

ويقولون: إذا طلبنا منه الاستغفار بعد موته كنا بمنزلة الذين طلبوا الاستغفار من الصحابة، ويخالفون بذلك إجماع الصحابة والتابعين لهم بإحسان وسائر المسلمين، فإن أحداً منهم لم يطلب من النبي صلى الله عليه وسلم بعد موته أن يشفع له ولا سأله شيئاً ولا ذكر ذلك أحد من أئمة المسلمين في كتبهم، وإنما ذكر ذلك من ذكره من متأخري الفقهاء وحكوا حكاية مكذوبة على مالك رضي الله عنه سيأتي ذكرها وبسط الكلام عليها إن شاء الله تعالى.

فهذه الأنواع من خطاب الملائكة والأنبياء والصالحين بعد موتهم عند قبورهم وفي مغيبهم، وخطاب تماثيلهم، **هو من أعظم أنواع الشرك** الموجود في المشركين من غير أهل الكتاب، وفي مبتدعة أهل الكتاب والمسلمين الذين أحدثوا من الشرك والعبادات ما لم يأذن به الله تعالى».

۱- این سوال مطرح می‌شود که اگر به دعا خواندن غیر الله مطلقاً شرک باشد اگرچه هم از باب اخذ اسباب باشد، پس چگونه چنین دعای شرکی‌ای، علی الاقل در امور حقیر و کوچک نفع می‌رساند؟ در حالی که خداوند می‌فرماید که هیچ کس در برابر الله مالک هیچ گونه نفع و ضرری نیست. آیا خداوند به آن شریکی که به او به دروغ نسبت داده‌اند، به اذن خودش اجازه داده است تا در امور حقیر و کوچک نفع برساند؟ سبحانک هذا بهتان عظیم. قطعا چنین چیزی صحیح نیست. پس اگر کسی، چیزی را وسیله و سبب بداند و نفع و ضرری از طرف او انتظار داشته باشد، پس این شرک نیست چراکه حقیقت نفع و ضرر رساندن را به خدا نسبت داده است، و نسبت دادن آن نفع و ضرر به آن وسیله، از باب مجاز است. همانند فرشتگانی که تدبیر امور می کنند. ﴿فَٱلۡمُدَبِّرَٰتِ أَمۡرٗا﴾ [النازعات: ٥] «و سوگند به فرشتگانی (که به امر الهی) کارها را تدبیر می کنند». [اضافۀ مترجم]

ترجمه: «و گاه، مُرده را نزد قبرش خطاب قرار می‌دهند یا زنده‌ای که غایب است را خطاب قرار می‌دهند به همان شکل که اگر او حاضر و زنده بود خطابش قرار می‌دادند، و قصیده‌هایی سر می‌دهند و در آن می‌گویند: ای سرورم فلانی، تو برایم کافی هستی، من در پناه تو هستم، برایم نزد الله شفاعت کن، از الله برای ما درخواست کن تا ما را بر دشمنان نصرت دهد، از الله برای ما درخواست کن تا این شدت و سختی را از ما بردارد، نزد تو از این و آن شکوه می‌کنیم، پس از الله درخواست کن که این سختی را از ما بردارد. یا می‌گویند: از الله درخواست کن که مرا ببخشد، و بعضی از آنان این فرمودۀ خداوند متعال را تاویل می‌کنند که فرموده است: { و اگر آن‌ها هنگامی‌که بر خویشتن ستم می‌کردند، نزد تو می‌آمدند، و از الله طلب آمرزش می‌کردند، پیامبر نیز برای آنها طلب آمرزش می‌کرد، بی‌گمان الله را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند}. و می‌گویند: اگر بعد از مرگش از او درخواست استغفار کنیم، همانند صحابه‌ای هستیم که از او درخواست استغفار می‌کردند، و با این کار با اجماع صحابه و تابعین و سایر مسلمانان مخالفت می‌کنند. برای اینکه هیچ یک از آنان از پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از وفاتش نخواسته که برای او شفاعت کند و از او چیزی درخواست نکرده است و هیچ یک از امامان مسلمانان در کتاب هایشان چنین چیزی را ذکر نکرده‌اند، بلکه تنها بعضی از متاخرین فقها این را ذکر کرده‌اند و حکایت دروغینی از مالک رضی الله عنه حکایت کرده‌اند که توضیح آن ان شاء الله خواهد آمد. پس این انواع از خطاب کردن ملائکه و انبیا و صالحان بعد از مرگشان نزد قبرشان یا در غیابشان و خطاب قرار دادن تماثیلشان، از بزرگترین انواع شرکی است که در بین مشرکان غیر اهل کتاب و در بین مبتدعان اهل کتاب و در بین مسلمانانی که شرک و عباداتی ایجاد کرده‌اند که خداوند به آن اجازه نداده است، وجود دارد.

[قاعدة جليلة في التوسل والوسيلة صص ۲۴-۲۵] و [مجموع الفتاوى ج ۱ ص ۱۵۸].

۳- «والمقصود هنا: أن الشرك وقع كثيرا، وكذلك الشرك بأهل القبور بمثل دعائهم، والتضرع إليهم، والرغبة إليهم، ونحو ذلك. فإذا كان النبي صلى الله عليه وسلم: نهى عن الصلاة التي تتضمن الدعاء لله وحده خالصا عند القبور؛ لئلا يفضي ذلك إلى نوع من الشرك بربهم، فكيف إذا وجد **ما هو نوع الشرك من الرغبة إليهم**، سواء طلب منهم قضاء الحاجات، وتفريج الكربات، **أو طلب منهم أن يطلبوا ذلك من الله تعالى؟**».

ترجمه: «در اینجا مقصود این است که شرک زیاد رخ داده است، و به همان شکل شرک به اهل قبور (زیاد رخ داده است) مانند اینکه آنان را به فریاد بخوانند و نزدشان گریه کنند و به آنان رغبت (و امیدواری) داشته باشند و نحو اینها. پس وقتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم از خواندن نمازی که دربرگیرندۀ دعای خالصانۀ الله یکتا است، اما در کنار قبور خوانده شده است نهی کرده است تا اینکه

مبادا چنین کاری به شرک ورزی به پروردگارشان کشیده شود، پس چگونه خواهد بود وقتی که از اهل قبور **رغبت** داشته باشند که خودش نوعی از شرک است؟ حال فرقی نمی‌کند چه از اهل قبور درخواست حاجت‌هایشان و گشایش سختی‌هایشان را بکنند، و چه از آنها بخواهند که آنها چنین چیزی را از الله متعال بخواهند».

[اقتضاء الصراط المستقیم ج ۲ صص ۳۰۴-۳۰۵].

۴- «والمقصود هنا: أنه إذا كان السلف والأئمة قالوا في سؤاله بالمخلوق ما قد ذكر، فكيف بسؤال المخلوق الميت؟ سواء سئل أن يسأل الله أو سئل قضاء الحاجة، ونحو ذلك، مما يفعله بعض الناس، إما عند قبر الميت، وإما مع غيبته، وصاحب الشريعة صلى الله عليه وسلم حسم المادة وسد الذريعة، بلعنه من يتخذ قبور الأنبياء والصالحين مساجد، وأن لا يصلى عندها لله، ولا يسأل إلا الله، وحذر أمته ذلك. فكيف إذا وقع نفس المحذور من الشرك، وأسباب الشرك؟».

ترجمه: «در اینجا مقصود این است که: وقتی سلف و امامان دربارۀ درخواست کردن از خدا بوسیلۀ مخلوق چنین چیزهایی گفته باشند که ذکرشان گذشت، پس دربارۀ درخواست از خدا بوسیلۀ مخلوق مُرده چگونه خواهد بود؟ فرقی نمی‌کند از مخلوق مُرده درخواست کند که او از الله درخواست کند، یا از خود مخلوق مُرده درخواست براورده شدن نیازش را بکند، و نحو این کارها که بعضی از مردم انجام می‌دهند؛ حال یا در کنار مُرده یا در غیابش. و صاحب شریعت صلی الله علیه وسلم، با نفرین کردن کسی که قبور پیامبران و صالحان را مساجد قرار می‌دهد، و اینکه در نزد آنها برای خداوند نماز خوانده نشود، و اینکه جز از خداوند درخواست نشود، اصل شرک را قطع کرده و راه رسیدن به آن را بسته است، و امتش را از آن برحذر نموده است، پس اگر خود مشکل و اسباب شرک بوجود آمده است چگونه خواهد بود؟».

[اقتضاء الصراط المستقیم، ج ۲ ص ۳۳۰].

[از جمله آن اقوالش که این کار را تنها بدعت و ذریعه‌ای به سوی شرک اکبر می‌داند، نه خود شرک اکبر]

و هنگام خواندن این نقل قول‌ها از شیخ الاسلام، آن حالت اولی که ذکر کردیم را در ذهنت بیاور تا متوجه مقصود و منظور شیخ رحمه الله از این سخنانش شده باشی، مخصوصاً هنگام اطلاع یافتن از سخنان محکم و صریح و قاطع دیگر او که در آن، این کار را فقط بدعت و ذریعه‌ای به سوی شرک اکبر دانسته است. برای مثال:

۱- « (الثانية) : أن يقال للميت أو الغائب من الأنبياء والصالحين: ادع الله لي، أو ادع لنا ربك، أو اسأل الله لنا، كما تقول النصارى لمريم وغيرها. فهذا أيضاً لا يستريب عالم أنه غير جائز، وأنه من البدع التي لم يفعلها أحد من سلف الأمة، وإن كان السلام على أهل القبور جائزاً، ومخاطبتهم جائزة كما كان النبي صلى الله عليه وسلم يعلم أصحابه إذا زاروا القبور أن يقول قائلهم: "السلام عليكم أهل الديار من المؤمنين والمسلمين، وإنا إن شاء الله بكم لاحقون. يغفر الله لنا ولكم، نسأل الله لنا ولكم العافية. اللهم لاتحرمنا أجرهم، ولاتفتنا بعدهم، واغفر لنا ولهم" وروى أبو عمر بن عبد البر عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: " ما من رجل يمر بقبر رجل كان يعرفه في الدنيا فيسلم عليه إلا رد الله عليه روحه حتى يرد عليه السلام" ...... فعلم أنه لا يجوز أن يسأل الميت شيئاً، لا يطلب منه أن يدعو الله ولا غير ذلك، ولا يجوز أن يشكى إليه شيء من مصائب الدنيا والدين. ولو جاز أن يشكى إليه ذلك في حياته، فإن ذلك في حياته لا يُفضي إلى الشرك، وهذا يُفضي إلى الشرك».

ترجمه: «(حالت دوم) اینکه به مرده یا غایب از پیامبران و صالحان بگوید: خدا را برایم بخوان، یا پروردگارت را برایمان بخوان، یا از الله برای ما درخواست کن، همانطور که نصاری به مریم و غیر او اینگونه می‌گویند. این نیز هیچ عالمی در ناجایز بودنش تردید نمی‌کند و این کار از جمله بدعت‌هایی است که هیچ یک از سلف امت انجام نداده است، اگرچه هم سلام دادن به اهل قبور جایز است و خطاب قرار دادنشان جایز است چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم اصحابش را یاد می‌داد که اگر به زیارت قبور رفتند بگویند: {سلام بر شما ای اهالی این دیار از مومنان و مسلمانان، و ما ان شاء الله به شما محلق خواهیم شد، خداوند ما و شما را ببخشد و برای خودمان و شما از خداوند عافیت را خواستاریم. بارالهی ما را از پاداششان محروم نکن و ما را بعد از آنان دچار فتنه نگردان و ما و آنان را ببخش}. و ابو عمر بن عبد البر از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که ایشان فرمود: {هیچ کس نیست که از کنار قبر شخصی عبور کند که او را در دنیا می‌شناخت و به او سلام کند، مگر اینکه خداوند روحش را به او برمی‌گرداند تا اینکه جواب سلامش را بدهد} .... پس دانسته می‌شود که جایز نیست از مرده چیزی درخواست کرد، نه از او درخواست می‌شود که خدا را به دعا بخواند و نه چیز دیگری از او درخواست می‌شود. و جایز نیست که شکایت مصیب‌های دنیوی و دینی را به نزد او ببری. و اگر جایز باشد که در زمان حیاتش چنین شکایتی را به نزد او ببری، پس این کار در زمان

حیاتش باعث بوجود آمدن شرک نمی‌شود (به شرک منتهی نمی‌شود)، اما بعد از وفاتش باعث بوجود آمدن شرک می‌شود ».

[قاعدة جليلة، ج ۱ ص ۳۱۶- ۳۲۰] و [الفتاوى، ج ۱ ص ۳۵۰].

۲- «وهكذا أهل الزيارات البدعية، منهم من يطلب من المزور دعاءه وسؤاله لربه، واستغفاره، واستنصاره، ودعاءه له بالرزق، وشفاعته، ونحو ذلك، وهذا وإن كان قد ذكر بعضه طائفة من العلماء، وجعلوا قوله: {وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا} [النساء: ٦٤] يتناول من يأتيه بعد الموت، فيطلب منه الاستغفار له، كما كان أصحابه يطلبون منه الاستغفار في حياته، وذكروا في ذلك حكاية لبعض الأعراب، ومنامًا رآه العتبي، وقيل: بل رآه محمد بن حرب الهلالي، وهم مختلفون في الشعر المذكور فيها، فجمهور الأئمة لم يستحبوا ذلك، وإنما ذكره بعض أصحابهم، ولم يكن الصحابة يفعلون مثل هذا، ولا هو أيضًا معروف عن التابعين».

ترجمه: «و به این شکل اهل زیارات بدعی، بعضی از آنان از کسی که زیارتش کرده‌اند، دعا کردن و درخواست کردنش از پروردگار و درخواست مغفرت و نصرت کردن و دعای افزایش رزق و روزی کردن و شفاعت کردن و امثال اینها را او می‌خواهند. و اگر چه بعضی از این موارد را طایفه‌ای از علما ذکر کرده‌اند و این فرمودۀ خداوند: {و اگر آن‌ها هنگامی که بر خویشتن ستم می‌کردند، نزد تو می‌آمدند، و از الله طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر نیز برای آنها طلب آمرزش می‌کرد، بی‌گمان الله را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند} [النساء: ٦٤] را برای کسی که بعد از مرگش نزد او می‌آید بکار برده‌اند، و به همان شکل که اصحابش در زمان حیاتش از او درخواست استغفار می‌کردند، آنها نیز از او (= پیامبر) برای خودشان طلب استغفار می‌کنند و در این باره حکایتی از بعضی از اعراب و خوابی که عتبی آن را دیده است ذکر می‌کنند و گفته شده که آن خواب را محمد بن حرب الهلالی دیده است، و در شعری که در آن ذکر شده است نیز اختلاف دارند، اما جمهور امامان چنین کاری را مستحب ندانسته‌اند، بلکه تنها بعضی از اصحابشان این را ذکر کرده‌اند و صحابه چنین کاری نکرده‌اند و نزد تابعین نیز چنین کاری شناخته شده نیست».

[قاعدة عظيمة في الفرق بين عبادات أهل الإسلام والإيمان وعبادات أهل الشرك والنفاق، ص ۱۱۱].

۳- «وإن قلت: هذا إذا دعا الله أجاب دعاءه أعظم مما يجيبه إذا دعوته. فهذا هو " القسم الثاني " وهو ألا تطلب منه الفعل ولا تدعوه ولكن تطلب أن يدعو لك. كما تقول للحي: ادع لي وكما كان الصحابة - رضوان الله عليهم - يطلبون من النبي صلى الله عليه وآله وسلم الدعاء فهذا مشروع في الحي كما تقدم وأما الميت من

الأنبياء والصالحين وغيرهم فلم يشرع لنا أن نقول: ادع لنا ولا اسأل لنا ربك ولم يفعل هذا أحد من الصحابة والتابعين ولا أمر به أحد من الأئمة ولا ورد فيه حديث بل الذي ثبت في الصحيح أنهم لما أجدبوا زمن عمر - رضي الله عنه - استسقى بالعباس وقال: اللهم إنا كنا إذا أجدبنا نتوسل إليك بنبينا فتسقينا وإنا نتوسل إليك بعم نبينا فاسقنا فيسقون. ولم يجيئوا إلى قبر النبي صلى الله عليه وآله وسلم قائلين: يا رسول الله ادع الله لنا واستسق لنا ونحن نشكو إليك مما أصابنا ونحو ذلك. لم يفعل ذلك أحد من الصحابة قط بل هو بدعة ما أنزل الله بها من سلطان».

ترجمه: «و اگر گفتی: این (پیامبر یا صالحی که مرده است) اگر خداوند را بخواند بیشتر دعایش را اجابت می‌کند تا اینکه خود شخص خدا را بخواند، پس این همان قسم دوم است: و آن به این شکل است که از او فعلی را طلب نمی‌کنی و او را به دعا نمی‌خوانی، بلکه می‌خواهی که او برایت دعا بکند. چنانکه به زنده می‌گویی: برایم دعا کن، و چنانکه صحابه - رضوان الله علیهم - از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درخواست دعا می‌کردند. پس این در حق زنده مشروع است چنانکه پیشتر آمد و اما در حق مرده‌ای از انبیا و صالحان و غیر آنان، پس برای ما مشروع نیست که بگوییم: "برای ما دعا کن و پروردگارت را برای ما بخوان"، و هیچ یک از صحابه و تابعین چنین نکرده‌اند و هیچ یک از ائمه به آن امر نکرده اند و دربارهٔ آن حدیثی نیامده است، بلکه آنچه که در حدیث صحیح ثابت شده است این است که آنان هنگامی‌که در زمان عمر رضی الله عنه دچار خشک سالی شدند با عباس درخواست باران کردند و عباس گفت: بار الهی ما زمانی که دچار خشک سالی می‌شدیم به تو بوسیلهٔ پیامبرت متوسل می‌شدیم و برای ما درخواست باران می‌کرد، و ما (اکنون) به تو بوسیلهٔ عموی پیامبرت متوسل می‌شویم پس برایمان باران بباران و برایشان باران می‌بارید. و نزد قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم نمی‌رفتند و نمی‌گفتند ای رسول خدا، خداوند را برایمان بخوان و برایمان درخواست باران کن و ما به تو شکوا می‌کنیم از آنچه که به ما اصابت نموده است و امثال اینها. و کسی از صحابه هرگز چنین کاری نکرده است بلکه چنین کاری بدعتی است که خداوند برای آن دلیلی نازل نکرده است».[1]

۱- اینکه گفته شود چرا بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم عمر بن خطاب برای طلب باران، به عباس بن عبد المطلب (الله از آنها راضی باد) متوسل شد، اما به پیامبر صلی الله علیه وسلم متوسل نشد؟
جواب مختصر و کوتاه: چون نماز استسقاء (نماز طلب باران) به جماعت خوانده می‌شود و عمر رضی الله عنه برای اقامهٔ این نماز، به دنبال پیشنماز و امام می‌گشت، (نه به دنبال کسی که از او بخواهد صرفاً دعا بکند، بدون اینکه نماز استسقاء خوانده شود).

چنانکه عمر بن الخطاب می گوید: «اللّهُمّ إِنّا كُنّا نَتَوَسّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيّنَا فَتَسْقِينَا، وَإِنّا نَتَوَسّلُ إِلَيْكَ بِعَمّ نَبِيّنَا فَاسْقِنَا».
ترجمه: «خدایا ما بوسیلهٔ پیامبرمان به تو متوسل می‌شدیم و بر ما باران می‌بارانیدی و اکنون به عموی پیامبرمان متوسل می‌شویم پس بر ما باران بباران». [بخاری (۱۰۱۰)]
و عمر رضی الله عنه می‌داند که نمی‌شود از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد از وفاتش بخواهد که بیاید و پیشنماز و امام نماز استسقاء باشد! به همین خاطر عباس را پیشنماز قرار داد.
پس توسل عمر به عباس برای اقامه نماز استسقاء بود نه اینکه مثلا عمر به عباس بگوید از خدا بخواه باران بباراند و عباس هم در کنج خانه‌اش و در خلوتش بنشیند و از خدا بخواهد که باران ببارد .
اینگونه نبود، بلکه هدفش از توسل به عباس، پیشنماز قرار دادن او بود تا همهٔ کسانی که در آن نماز شرکت می‌کنند یک صدا در دعای طلب باران همراه هم بشوند.

و در همان حال که نماز استسقاء می‌خواندند، به دعای رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز متوسل شده بودند. و توسل عمر به عباس برای نماز استسقاء هیچ تضاد و مخالفتی با جایز بودن توسل به دعای پیامبر صلی الله علیه وسلم ندارد برای اینکه همین کار را هم کرده بودند و به پیامبر صلی الله علیه وسلم متوسل شده بودند.

و ابن تیمیه که در بالا قولش نقل شده است که می‌گوید هیچ یک از صحابه و تابعین چنین کاری نکرده و از قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم درخواست دعا نکرده‌اند اما در جایی دیگر خودش نقل می‌کند و تایید و قبول می‌کند که در زمان صحابه چنین کاری کرده‌اند! و این یا نشان از تناقض و عدم ضبط کلام است، یا نشان از تغییر دیدگاه و باور است.

چنانکه ابن تیمیه رحمه الله می گوید: «ولا يدخل في هذا الباب... ما يروى: {أن رجلا جاء إلى قبر النبي صلى الله عليه وسلم، فشكا إليه الجدب عام الرمادة فرآه وهو يأمره أن يأتي عمر، فيأمره أن يخرج يستسقي بالناس} فإن هذا ليس من هذا الباب. ومثل هذا يقع كثيرا لمن هو دون النبي صلى الله عليه وسلم، وأعرف من هذا وقائع. وكذلك سؤال بعضهم للنبي صلى الله عليه وسلم، أو لغيره من أمته حاجة فتقضى له، فإن هذا قد وقع كثيرا، وليس هو مما نحن فيه».
ترجمه: و در این بابِ (شرک و قبرپرستی) وارد نمی‌شود... اینکه روایت شده که مردی نزد قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و از سختی خشکسالی نزد پیامبر شکایت کرد، و پیامبر را (در خواب) دید که به او امر می‌کند که نزد عمر برود و به او بگوید که بیرون آمده و با مردم نماز استسقاء (طلب باران) بخواند، پس این روایت، ربطی به این باب (شرک و قبرپرستی) ندارد و مثل این ماجرا برای کسانی که پایین‌تر از پیامبر صلی الله علیه وسلم هستند نیز بسیار رخ داده است و من خودم در این باره وقایعی را می‌شناسم. و همچنین اینکه بعضی از آنان حاجتی را از پیامبر صلی الله علیه وسلم یا از غیر او از امتش می‌خواهند، و حاجتشان را برآورده کرده است پس اینها بسیار رخ داده و شامل آنچه که مد نظر ما است نمی‌باشد». [اقتضاء الصراط المستقیم ج ۲ ص ۲۵۴].
پس ابتدا نزد قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم رفته بودند و از او درخواست شفاعت و دعای باران کرده بودند، و سپس بعد از آن نماز طلب باران را خوانند.

[زيارة القبور والاستنجاد بالقبور، صص ۲۴-۲۵] ، و [مجموع الفتاوى، ج ۲۷ ص ۷۵].

۴- «المرتبة الثالثة: أن يسأل صاحب القبر أن يسأل الله له وهذا بدعة باتفاق أئمة المسلمين».

ترجمه: «مرتبه سوم: اینکه از صاحب قبر درخواست کند که او برایش از خدا درخواست کند، و این به اتفاق امامان مسلمانان بدعت است».

[تلخيص كتاب الاستغاثة، ج ۱ ص ۱۴۶].

۵- «وقد حدث من بعض المتأخرين في ذلك بدع لم يستحبها أحد من الأئمة الأربعة كسؤاله الاستغفار. وزاد بعض جهال العامة ما هو محرم أو كفر بإجماع المسلمين كالسجود للحجرة والطواف بها وأمثال ذلك مما ليس هذا موضعه».

ترجمه: «و از بعضی از متاخرین در این باره بدعت‌هایی ایجاد شده که هیچ یک از ائمهٔ اربعه آن را مستحب ندانسته‌اند، مانند درخواست استغفار از او. و بعضی از عوام جهّال چیزهایی اضافه کرده‌اند که حرام یا کفر است به اجماع مسلمانان، مانند سجده برای حجره‌اش و طواف کردن دور آن و امثال اینها که اینجا جای ذکر کردن آن‌ها نیست».

[الرد على الأخنائي قاضي المالكية، ص ۱۴۹].

۶- «فمن رأى نبياً أو ملكاً من الملائكة وقال له: "ادع لي" لم يفض ذلك إلى الشرك به، بخلاف من دعاه في مغيبه فإن ذلك يفضي إلى الشرك به كما قد وقع، فإن الغائب والميت لا ينهى من يشرك، بل إذا تعلقت

به عبارتی دیگر تا نزد قبر پیامبر نرفتند و به او متوسل نشدند و تا پیامبر در خواب آن شخصی که نزد قبر رفته بود، نیامد و به او نگفت که بروید و نماز استسقاء بخوانید، صحابه نماز استسقاء را نخواندند.

پس عمر به عباس متوسل نشد مگر بعد از آنکه به نزد قبر پیامبر رفتند و به او متوسل شدند و از او درخواست توسل و شفاعت برای باریدن باران کردند.

پس این شبهه که: {چون عمر برای نماز استسقاء به عباس متوسل شد و به پیامبر متوسل نشد پس در نتیجه توسل به پیامبر جایز نیست}، باطل است. چراکه هدف عمر از توسل به عباس، قرار دادن او به عنوان پیشنماز بود. و پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از وفاتش نمی‌تواند پیشنماز باشد، اما می‌توان از او درخواست دعا کرد. و چنانکه ابن تیمیه خودش گفته است: مردی نزد قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌رود و از خشکسالی نزد پیامبر شکایت می‌کند و از پیامبر درخواست دعا و شفاعت برای باریدن باران می‌کند. و ابن تیمیه این ماجرا را نقل و تایید کرده است و گفته که این کار شامل شرک و قبرپرستی نیست.

القلوب بدعائه وشفاعته أفضى ذلك إلى الشرك به فدُعي وقصد مكان قبره أو تمثاله أو غير ذلك، كما قد وقع فيه المشركون ومن ضاهاهم من أهل الكتاب ومبتدعة المسلمين».

ترجمه: «پس اگر کسی، پیامبری یا فرشته‌ای از فرشتگان را ببیند و به او بگوید: {برایم دعا کن} این باعث بوجود آمدن شرک نمی‌شود، برخلاف کسی که در غیابش او را به دعا می‌خواند، برای اینکه این باعث بوجود آمدن شرک می‌شود ، همانطور که به وقوع پیوسته است؛ چون غایب یا مرده نمی‌تواند از شرک نهی کند. بلکه وقتی که قلب‌ها به دعای او و شفاعت او تعلق پیدا کنند باعث بوجود آمدن شرک می‌شود و او را به دعا می‌خوانند و قصد رفتن به مکان قبرش یا مجسمه‌اش یا غیر اینها را می‌کنند، همانطور که در بین مشرکان، و کسانی از اهل کتاب و مبتدعان مسلمانان که به آنان شباهت می‌کنند، به وقوع پیوسته است».

[قاعدة جليلة في التوسل والوسيلة، ج ۱ ص ۵۲] و [مجموع الفتاوى، ج ۱ ص ۱۷۹].

۷- «فنهى سبحانه عن دعاء الملائكة والأنبياء، مع إخباره لنا أن الملائكة يدعون لنا ويستغفرون. ومع هذا فليس لنا ان نطلب ذلك منهم، وكذلك الأنبياء والصالحون، وإن كانوا أحياء في قبورهم، وإن قدر أنهم يدعون للأحياء وإن وردت به آثار فليس لأحد أن يطلب منهم ذلك، ولم يفعل ذلك أحد من السلف؛ لأن ذلك ذريعة إلى الشرك بهم وعبادتهم من دون الله تعالى. بخلاف الطلب من أحدهم في حياته، فإنه لا يُفضي إلى الشرك، ولأن ماتفعله الملائكة ويفعله الأنبياء والصالحون بعد الموت هو بالأمر الكوني، فلا يؤثر فيه سؤال السائلين، بخلاف سؤال أحدهم في حياته فإنه يشرع إجابة السائل، وبعد الموت انقطع التكليف عنهم».

ترجمه: «پس خداوند سبحان از به دعا خواندن ملائکه و انبیا نهی کرد با اینکه به ما خبر داده که ملائکه برای ما دعا و استغفار می‌کنند. و با این حال ما نمی‌توانیم که این (= درخواست دعا و استغفار) را از آنان درخواست کنیم. و همچنین انبیا و صالحان اگرچه که در قبرهایشان زنده هستند و اگرچه مقدر شده که برای زندگان دعا کنند و اگرچه در این باره آثاری روایت شده باشد، اما کسی حق ندارد که از آنان درخواست دعا کند و هیچ یک از سلف چنین کاری انجام نداده است، برای اینکه چنین کاری، ذریعه‌ای به سوی شرک و عبادت کردن آنان بجای الله متعال است. بر خلاف درخواست کردن از آنها در زمان حیاتشان، برای اینکه در این حالت باعث بوجود آمدن شرک نمی‌شود. و برای اینکه آنچه ملائکه و انبیا و صالحان بعد از وفاتشان انجام می‌دهند، به امر کَونی می‌باشد و درخواست درخواست کنندگان در آن تاثیری ندارد؛ بر خلاف درخواست کردن از آنان در زمان حیاتشان چراکه اجابت سوال کننده مشروع است، و اما بعد از مرگ تکلیف از آنان قطع می‌شود».

[قاعدة جليلة في التوسل والوسيلة، ج ١ ص ٢٨٩] و [مجموع الفتاوى، ج ١ ص ٣٣٠].

٨- «ولم يكن أحد منهم يأتي إلى قبر الرسول صلى الله عليه وسلم ولا قبر الخليل ولا قبر أحد من الأنبياء فيقول: نشكو إليك جدب الزمان أو قوة العدو أو كثرة الذنوب، ولا يقول: سل الله لنا أو لأمتك أن يرزقهم أو ينصرهم أو يغفر لهم. بل هذا وما يشبهه من البدع المحدثة التي لم يستحبها أحد من أئمة المسلمين، فليست واجبة ولا مستحبة باتفاق أئمة المسلمين. وكل بدعة ليست واجبة ولامستحبة فهي بدعة سيئة، وهي ضلالة باتفاق المسلمين. ومن قال في بعض البدع إنها بدعة حسنة فإنما ذلك إذا قام دليل شرعي على أنها مستحبة، فأما ما ليس بمستحب ولا واجب فلا يقول أحد من المسلمين إنها من الحسنات التي يتقرب بها إلى الله».

ترجمه: «و هیچ یک از آنان نزد قبر پیامبر صلى الله علیه وسلم یا قبر ابراهیم خلیل یا قبر هیچ یک از انبیا نمی‌رفتند و نمی‌گفتند: از خشکسالی زمان یا قوت دشمن یا زیادی گناهان نزد تو شکایت می‌کنیم. و نمی‌گفتند: برای ما یا برای امتت از خداوند بخواه که به آنان روزی بدهد یا نصرتشان دهد یا آنان را ببخشد. بلکه این کار و مشابه آن از بدعت‌های جدیدی است که هیچ یک از ائمۀ مسلمانان آن را مستحب ندانسته است. پس به اتفاق ائمۀ مسلمین نه واجب است و نه مستحب. و هر بدعتی که واجب یا مستحب نباشد پس به اتفاق مسلمین بدعتی سوء و گمراهی است و کسی که دربارۀ بعضی از بدعت‌ها می‌گوید که بدعت حسنه هستند، پس این تنها در صورتی است که دلیلی شرعی بر مسحب بودن آن اقامه شده باشد، و اما آنچه که نه مستحب است و نه واجب پس هیچ یک از مسلمانان نمی‌گویند که آن از جمله حسناتی است که بوسیلۀ آن به خداوند تقرب جوییده می‌شود».

[قاعدة جليلة في التوسل والوسيلة، ج ١ ص ٢٧] و [مجموع الفتاوى، ج ١ ص ١٦٢].

٩- «وأما الحكاية في تلاوة مالك هذه الآية: {وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ} [النساء: ٦٤] الآية، فهي - والله أعلم - باطلة، فإن هذا لم يذكره أحد من الأئمة فيما أعلمه، ولم يذكر أحد منهم أنه استحب أن يسأل بعد الموت لا استغفارا ولا غيره، وكلامه المنصوص عنه وعن أمثاله ينافي هذا، وإنما يعرف مثل هذا في حكاية ذكرها طائفة من متأخري الفقهاء، عن أعرابي أنه أتى قبر النبي صلى الله عليه وسلم، وتلا هذه الآية، وأنشد بيتين:

يَا خَيْرَ مَنْ دُفِنَتْ بِالْقَاعِ أَعْظُمُهُ * فَطَابَ مِنْ طِيبِهِنَّ الْقَاعُ وَالْأَكَم
نَفْسِي الْفِدَاءُ لِقَبْرٍ أَنْتَ سَاكِنُهُ * فِيهِ الْعَفَافُ وَفِيهِ الْجُودُ وَالْكَرَمُ

ولهذا استحب طائفة من متأخري الفقهاء من أصحاب الشافعي وأحمد، مثل ذلك، واحتجوا بهذه الحكاية التي لا يثبت بها حكم شرعي، لا سيما في مثل هذا الأمر الذي لو كان مشروعا مندوبا؛ لكان الصحابة والتابعون أعلم به وأعمل به من غيرهم، بل قضاء حاجة مثل هذا الأعرابي وأمثاله لها أسباب قد بسطت في غير هذا الموضع.

ترجمه: «و اما حکایت مربوط به امام مالک که این آیه را تلاوت کرد: { و اگر آن‌ها هنگامی‌که بر خویشتن ستم می‌کردند، نزد تو می‌آمدند، و از الله طلب آمرزش می‌کردند، پیامبر نیز برای آنها طلب آمرزش می‌کرد، بی‌گمان الله را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند}. [النساء: ۶۴]

الله اعلم چنین حکایتی باطل است برای اینکه تا جایی که می‌دانم هیچ یک از ائمه چنین حکایتی را ذکر نکرده‌اند و هیچ یک از آنان ذکر نکرده که مستحب است که بعد از مرگ از پیامبر درخواست استغفار و غیر آن شود. و کلامی‌که از او و غیر او منصوص است با چنین چیزی منافات دارد، بلکه همانند این در حکایتی آمده که طایفه‌ای از متاخرین فقها آن را از یک اعرابی ذکر کرده‌اند که نزد قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و این آیه را تلاوت کرد و این دو بیت را خواند: {ای بهترین کسی که در با عظمت‌ترین زمین هموار دفن شده است و از بوی خوش او همه‌ی تپه‌ها و دشت‌ها خوشبو شده‌اند. جان من فدای قبری که تو ساکن آن هستی. در آن هم عفاف هست، هم جود و هم کرم}.

و برای همین طایفه‌ای از متاخرین فقها از اصحاب شافعی و احمد چنین کاری را مستحب دانسته‌اند و به این حکایت احتجاج کرده‌اند که با آن حکمی شرعی ثابت نمی‌شود مخصوصا در مثل چنین مساله‌ای که اگر مشروع و مندوب می‌بود پس حتما صحابه و تابعین به آن آگاه‌تر بودند و از دیگران به آن آگاه‌تر بودند. بلکه برآورده شدن نیاز این اعرابی و امثال او اسباب دیگری دارد که در غیر این موضع بسط داده شده است.

[اقتضاء الصراط؛ ج ۲ ص ۲۸۹].

۱۰- «فأما مجيء الإنسان إلى الرسول عند قبره وقوله استغفر لي أو سل لي ربك أو ادعو لي أو قوله في مغيبه يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ادع لي أو استغفر لي أو سل لي ربك كذا وكذا فهذا لا أصل له ولم يأمر الله بذلك ولا فعله واحد من سلف الأمة المعروفين في القرون الثلاثة ولا كان ذلك معروفا بينهم ولو كان هذا مما يستحب لكان السلف يفعلون ذلك ولكان ذلك معروفا فيهم بل مشهورا بينهم ومنقولا عنهم فإن مثل هذا إذا كان طريقا إلى غفران السيئات وقضاء الحاجات لكان مما تتوفر الهمم والدواعي على فعله وعلى

نقله لا سيما فيمن كانوا أحرص الناس على الخير فإذا لم يعرف أنهم كانوا يفعلون ذلك ولا نقله أحد عنهم علم أنه لم يكن مما يستحب ويؤمر به بل المنقول الثابت عنه ما أمر الله به النبي صلى الله عليه وسلم من نهيه عن اتخاذ قبره عيدا ووثنا وعن اتخاذ القبور مساجد

وأما ما ذكره بعض الفقهاء من حكاية العتبي عن الأعرابي الذي أتي قبر النبي صلى الله عليه وسلم وقال يا خير البرية إن الله يقول {وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ} وإني قد جئت وأنه رأى النبي صلى الله عليه وسلم في المنام وأمره أن يبشر الأعرابي فهذه الحكاية ونحوها مما يذكر في قبر النبي صلى الله عليه وسلم وقبر غيره من الصالحين فيقع مثلهما لمن في إيمانه ضعف وهو جاهل بقدر الرسول وبما امر به فإن لم يعف عن مثل هذا لحاجته وإلا اضطرب إيمانه وعظم نفاقه فيكون في ذلك بمنزلة المؤلفة بالعطاء في حياة النبي صلى الله عليه وسلم كما قال: " إني لأتألف رجالا بما في قلوبهم من الهلع والجزع وأكل رجالا إلى ما جعل الله في قلوبهم من الغني والخير" مع أن أخذ ذلك المال مكروه لهم فهذه أيضا مثل هذه الحاجات».

ترجمه: «اما اینکه یک نفر نزد قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم بیاید و به او بگوید: برایم استغفار کن، یا برایم از پروردگارت درخواست کن، یا برایم دعا کن، یا اینکه در غیاب او بگوید: یا رسول الله برایم دعا کن، یا استغفار کن یا برایم از پروردگارت این و آن را درخواست کن، پس چنین کاری هیچ اصلی ندارد و خداوند به آن امر نکرده است و هیچ یک از پیشینیان مشهور امت در قرون سه گانه چنین کاری نکرده اند و نه چنین کاری در بینشان شناخته شده بوده است. و اگر چنین کاری مستحب می‌بود پس حتما سلف چنین کاری می‌کردند و چنین کاری در بینشان شناخته شده و مشهور می‌بود و از آنان نقل می‌شد. پس اگر چنین کاری، راهی برای بخشیده شدن گناهان و برآورده شدن حاجات می‌بود، پس حتما مردم چنین کاری را انجام می‌دادند و نقل می‌کردند؛ مخصوصا کسانی که حریص‌ترین مردمان بر انجام کار خیر بودند. پس اگر انجام چنین کاری در بین آنها شناخته شده نباشد و هیچ یک از آنان چنین کاری را نقل نکرده باشد، مشخص می‌شود که چنین کاری مستحب و ماموڑ به نیست، بلکه آنچه که از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل شده و ثبوت رسیده است نهی از قرار دادن قبرش به عنوان عیدگاه و وثن، و نهی‌اش از گرفتن قبرها به عنوان مساجد است. و اما اینکه بعضی از فقهاء ماجرای عتبی از آن اعرابی را حکایت می‌کنند اینکه نزد قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای بهترین آفریدگان خدا، خداوند فرموده است: {و اگر آن‌ها هنگامی که بر خویشتن ستم می‌کردند} و من نزد تو آمده‌ام، و اینکه عتبی پیامبر صلی الله علیه وسلم را در خواب دید و به او گفت

که به آن اعرابی مژده بدهد (که خدا او را بخشید) پس همانند این حکایت و امثال اینها که دربارۀ قبر پیامبر یا دیگر صالحان ذکر شده است، برای کسانی که ایمان ضعیفی دارند و نسبت به قدر و منزلت پیامبر صلی الله علیه وسلم و نسبت به آنچه که بدان امر شده‌اند جاهل هستند، رخ داده است. پس اگر بخاطر احتیاجی که این شخص دارد (اگر درخواست استغفار او از اهل قبور قبول نشود) و مورد عفو قرار نگیرد، ممکن است در ایمانش مضطرب شود، برای همین همانند مؤلفة القلوب و کسانی است که برای دلجویی و به دست آوردن قلبشان در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم عطاهایی به آنها داده می‌شد گرچه گرفتن این عطاها برای آنها مکروه بود، پس این (اجابت شدن درخواست استغفار از پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از وفاتش) نیز همانند نیازهای مربوط به مؤلفة القلوب است».

[جامع الرسائل (قاعدة في المحبة) ج ۲ ص ۳۷۷].

* در اینجا فتوایی از ابن تیمیه رحمه الله می‌آوریم که در ذات خودش و بساطتی که دارد مدرسه‌ای برای طلاب علمی است که به دنبال عدالت و انصاف و اعتدال و پایبندی شرعی که شخص را از افتادن در غلو یا تفریط نگه می‌دارد، هستند:

«وسئل: عن رجل غدا إلى " التكروري " يتفرج فغرق. هل هو عاص أم شهيد؟

فأجاب: إن قصد الذهاب إلى هذا القبر للصلاة عنده والدعاء به والتمسح بالقبر وتقبيله ونحو ذلك مما نهي عنه أو أن يعمل بشيء نهى الله عنه من الفواحش والخمر والزمر أو التفرج على هؤلاء ورؤية أهل المعاصي من غير إنكار: فهم عصاة لله في هذا السفر وأمرهم إلى الله تعالى ويرجى لهم بالغرق رحمة الله والله أعلم».

ترجمه: «دربارۀ شخصی سوال شد که برای گردش و سیاحت به «تکروری»[1] رفته است و در آنجا غرق شده است، آیا او گناهکار است یا شهید؟

جواب داد: اگر هدفش رفتن به این قبر برای خواندن نماز نزد او و دعا کردن بوسیلۀ او و لمس کردن و بوسیدن قبرش و نحو این کارهایی باشد که از آن نهی شده است، یا کارهای دیگری که از آن نهی شده است را انجام بدهد مانند انجام فواحش و نوشیدن خمر و نواختن نی و یا سیاحت با آنها و دیدن اهل معاصی بدون اینکه بر آنها انکار ورزد، پس چنین کسانی در این سفر معصیت خداوند را

۱- ظاهرا نام زیارتگاه شخصی است که در آنجا رودخانه یا نحو آن وجود داشته و مردم برای زیارت و سیاحت به آنجا می‌رفتند. [اضافۀ مترجم]

کرده‌اند و امر آنان به خداوند متعال برمی‌گردد و برایشان امیدواریم که خداوند آنها را غرق در رحمت خودش کند. والله داناتر است».

[مجموع الفتاوی، ج ۲۷ ص ۴۹۶].

و من یک بار دیدم که چنین سوالی از یکی از آن غالیان پرسیده شد و او به سرعت شروع به تکفیر کردن آن کسی کرد که به چنین محفلی شرکی رفته است که در آن همهٔ انواع گناهان و از شدیدترین انواع شرع و بدعت و فجور و عصیان انجام می‌شود و گفت که جز کسی که قلبش به قبور تعلق پیدا کرده است به چنین محافلی نمی‌رود و جز این نیست که بخاطر آن مشرک می‌شود. بلکه او را دیدم که سعی داشت سوال کننده را نیز به همان حکم شرکی ملحق کند، برای اینکه در چنین شرکی شک کرده است، بلکه از او سوال کرده که آیا شهید هم شده است یا نه؟!

مواردی که باعث شده درخواست دعا از اهل قبور نزد قبورشان از حقیقت شرک اکبر خارج شود.

* به موضوع خودمان برمی‌گردیم، پس صحبت دربارهٔ این است که آیا حد و اندازهٔ شرک اکبر و حقیقت آن در عمل **«درخواست دعا از میت کنار قبرش»** تحقق یافته و به ثبوت رسیده است یا نه؟ و هنگام بررسی متوجه می‌شوی که چیزی که باعث شده این عمل را از حقیقت شرک خارج گرداند مواردی است: منجلمه:

۱- اینکه زیارت قبور در اصل مشروع و بلکه مستحب است.

۲- اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم برای امتش تشریع نموده که اگر اهل قبور را زیارت کردند به همان شکل که کسی که خطابش می‌کنند را سلام می‌دهند، به آنان سلام بدهند، و بگویند: سلام بر شما باد ساکنین مومن قبرستان. و این چنین خطابی برای کسی است که می‌شنود و تعقل می‌کند و سلف بر چنین چیزی اجماع دارند.

۳- به تواتر رسیدن آثار از سلف که میّت متوجه زیارت شخص زنده‌ای که به زیارت او آمده است می‌شود و با آن خوشحال می‌شود و با او انس می‌گیرد و جواب سلامش را می‌دهد. ابن عبد البر می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه وسلم به ثبوت رسیده که فرمود: «ما من مسلم يمر على قبر أخيه كان يعرفه في الدنيا فيسلم عليه، إلا رد الله عليه روحه حتى يرد عليه السلام»؛ «هیچ مسلمانی نیست که بر قبر برادرش که او را در دنیا می‌شناخت بگذرد مگر اینکه خداوند روحش را به او برمی‌گرداند تا جواب سلامش را بدهد».

۴- اکثر اهل علم، این را ترجیح داده‌اند که مردگان صدای زندگان را می‌شنوند - و به دلایل متعددی استناد می‌کنند - و اینکه اعتقاد به چنین چیزی شرک نیست. شیخ الاسلام ابن تیمیه

می‌گوید: «ولا ريب أن النبي صلى الله عليه و سلم بل ومن هو دونه حي يسمع كلام الناس»؛ «شکی نیست که پیامبر صلی الله علیه وسلم و بلکه کسی که در منزلتی پایین تر از او قرار دارد زنده است و کلام مردم را می‌شنود». [الرد علی البکری، ص ۴۵۴].

و همچنین می‌گوید: «وَأَيْضًا فَإِنَّ السَّلَفَ أَخْطَأَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فِي كَثِيرٍ مِنْ هَذِهِ الْمَسَائِلِ وَاتَّفَقُوا عَلَى عَدَمِ التَّكْفِيرِ بِذَلِكَ مِثْلُ مَا أَنْكَرَ بَعْضُ الصَّحَابَةِ أَنْ يَكُونَ الْمَيِّتُ يَسْمَعُ نِدَاءَ الْحَيِّ»؛ «همچنین بسیاری از سلف در بسیاری از این مسائل خطا کرده‌اند و علما بر عدم تکفیر بخاطر خطا در این مسائل اتفاق نظر دارند، مانند اینکه بعضی از صحابه انکار کرده‌اند که میت صدای زنده را بشنود». [مجموع الفتاوی، ج ۱۲ ص ۴۹۲].[1]

۵- آثاری آمده است که پیامبران و صالحان در قبرهایشان زنده هستند و برای زندگان دعا می‌کنند، چنانکه ابن تیمیه در «الرد علی البکری» و «قاعدة جليلة» ذکر کرده است. و سوالی که خود به خود بوجود می‌آید این است که: آیا اعتقاد به اینکه میت می‌تواند الله عزوجل را به دعا بخواند شرک است؟

۶- ثبوت کرامت بصورت اجمالی، به اجماع اهل سنت.

۷- کسی که از میت درخواست می‌کند، از میت فقط این را خواسته که او برایش الله عزوجل را به دعا بخواند، و برای میت عبادت دعا را انجام نداده است -چنانکه مشرکان چنین می‌کردند- همراه با اعتقادش به اینکه نفع و ضرر تنها به دست الله است.

۸- فرق آشکار بین به دعا خواندن صاحب قبر که شرک اکبر صریح است، و بین دعا نزد قبر، و بین درخواست دعا از صاحب قبر. که دو مورد آخر منکری زشت هستند که باعث بوجود آمدن شرک می‌شوند.

۹- فرق آشکار بین سخن کسی که می‌گوید: برایم شفاعت کن، و کسی که می‌گوید: برایم دعا کن. پس درخواست دعا یک چیز است و درخواست شفاعت چیز دیگری است.[2]

۱- به سخن شیخ الاسلام نگاه کن که می‌گوید آنها بر عدم تکفیر کسی که منکر سماع اموات است اتفاق دارند، نه بر کسی که سماع اموات را ثابت می‌کند. و این غالیان نیز می‌گویند: «چون ثابت شده که مردگان صدای زندگان را نمی‌شنوند، پس درخواست دعا از آنان شرک اکبر است!!! پس این مساله نزد من تبدیل به واضح ترین مسائل شده است». سپس برایشان عذر به جهل می‌آورند! [مؤلف]

۲- درخواست دعا همان درخواست شفاعت است، و زمانی می‌توان بین این دو تفاوت قائل بود، که شفاعت را مقید به بدون اذن الله کرد، چنانکه مشرکان از بت‌هایشان درخواست دعا و شفاعتی که بدون اذن الله بود داشتند. ابن تیمیه

رحمه الله دربارۀ کیفیت شفاعت شرکی مشرکان اولیه می‌گوید: «فَالْمُشْرِكُونَ أَثْبَتُوا الشَّفَاعَةَ، الَّتِي هِيَ شِرْكٌ؛ كَشَفَاعَةِ الْمَخْلُوقِ عِنْدَ الْمَخْلُوقِ، كَمَا يَشْفَعُ عِنْدَ الْمُلُوكِ خَوَاصُّهُمْ لِحَاجَةِ الْمُلُوكِ إلَى ذَلِكَ، فَيَسْأَلُونَهُمْ بِغَيْرِ إذْنِهِمْ، وَتُجِيبُ الْمُلُوكُ سُؤَالَهُمْ لِحَاجَتِهِمْ إلَيْهِمْ، فَالَّذِينَ أَثْبَتُوا مِثْلَ هَذِهِ الشَّفَاعَةِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى مُشْرِكُونَ كُفَّارٌ».

ترجمه: «پش مشرکان شفاعتی را ثابت کردند که شرکی است، همانند شفاعت مخلوق در نزد مخلوق، چنانکه چون پادشاهان به خواص و نزدیکانشان احتیاج دارند، پس نزدیکانشان هم در نزد آنان شفاعت می‌کنند، و بدون اینکه از آنان اجازه بگیرند از آنان درخواست می‌کنند، و پادشاهان نیز چون به آن خواصشان احتیاج دارند مجبور هستند حاجت آنان را اجابت کنند. پس کسانی که به همانند چنین شفاعتی را ثابت می‌کنند نزد خداوند متعال مشرک و کافر هستند». [مجموع الفتاوی، ج ۲۴ صص ۳۴۱].

و ابن القیم رحمه الله در شرح کیفیت شفاعتی که مشرکان بدان معتقد بودند می‌گوید: «فَإِنَّهُ سُبْحَانَهُ نفى الشَّفَاعَة الشركية الَّتِي كَانُوا يعتقدونها وأمثالهم من الْمُشْركين وَهِي شَفَاعَة الوسائط لَهُم عِنْد الله فِي جلب مَا يَنْفَعهُمْ وَدفع مَا يضرهم بذواتها وأنفسها بِدُونِ توقف ذَلِك على إِذن الله ومرضاته لمن شَاءَ أَن يشفع فِيهِ الشافع».

ترجمه: «خداوند سبحان شفاعت شرکی که مشرکان و امثال آنان به آن معتقد بودند را نفی کرد و آن هم، شفاعت‌کردن واسطه‌ها برایشان در نزد الله است برای جلب آنچه به نفعشان است و دفع آنچه به ضررشان است، آن هم با ذات خودشان و با نفس خودشان بدون اینکه متوقف بر اذن و اجازۀ خداوند و رضایت او برای کسی که شافع می‌خواهد درباره‌اش شفاعت کند باشد». [مفتاح دار السعادة، ج ۲، ص، ۲۷۰].

و فخر رازی رحمه الله در شرح کیفیت شفاعتی که مشرکان بدان معتقد بودند می‌گوید: «إِنَّ الْقَوْمَ كَانُوا يَقُولُونَ فِي الْأَصْنَامِ أَنَّهَا شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ وَكَانُوا يَقُولُونَ أَنَّهَا تَشْفَعُ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ فِيهِ إِلَى إِذْنِ اللَّهِ، وَلِهَذَا السَّبَبِ رَدَّ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِمْ ذَلِكَ بِقَوْلِهِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ [الْبَقَرَةِ: ۲۵۵] فَهَذَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الْقَوْمَ اعْتَقَدُوا أَنَّهُ يَجِبُ عَلَى اللَّهِ إِجَابَةَ الْأَصْنَامِ فِي تِلْكَ الشَّفَاعَةِ، وَهَذَا نَوْعُ طَاعَةٍ، فَاللَّهُ تَعَالَى نَفَى تِلْكَ الطَّاعَةَ بِقَوْلِهِ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلا شَفِيعٍ يُطاعُ».

ترجمه: «آن قوم (مشرکان) دربارۀ بت‌هایشان می‌گفتند که آن‌ها شفیعان ما نزد الله هستند و می‌گفتند که آن‌ها نزد الله برای ما شفاعت می‌کنند بدون اینکه برای شفاعت کردنشان احتیاجی به اجازۀ الله داشته باشند و به همین خاطر خداوند متعال این عقیدۀشان را با این فرموده‌اش رد کرد: {کیست که در نزد او شفاعت کند مگر با اجازه او؟} پس این دلالت دارد بر اینکه آن مشرکان معتقد بودند که بر خداوند واجب است که شفاعت آن بت‌ها را قبول کند و این نوعی اطاعت‌شدن و پذیرفته شدن است و خداوند این اطاعت‌شدن را با این فرموده‌اش نفی کرده است: {برای ستمکاران نه دوستی وجود دارد، و نه شفیعی که (شفاعتش) پذیرفته شود}». [التفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص، ۵۰۴].

۱۰- فرق آشکار و بسیار مهم بین اینکه یک بنده از دیگری چیزی بخواهد که او خودش بر آن قادر نیست اما دیگر بندگان بر حسب قدرت و تمکنی که دارند بر آن قادر هستند، و بین اینکه یک بنده از دیگری چیزی بخواهد که جز الله عزوجل هیچ کس بر آن قادر نیست، که این شرک اکبر است.

پس با توجه به این موارد، کسی که چنین کاری انجام می‌دهد دچار شرک نشده است. و الله والاتر و داناتر است.